



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

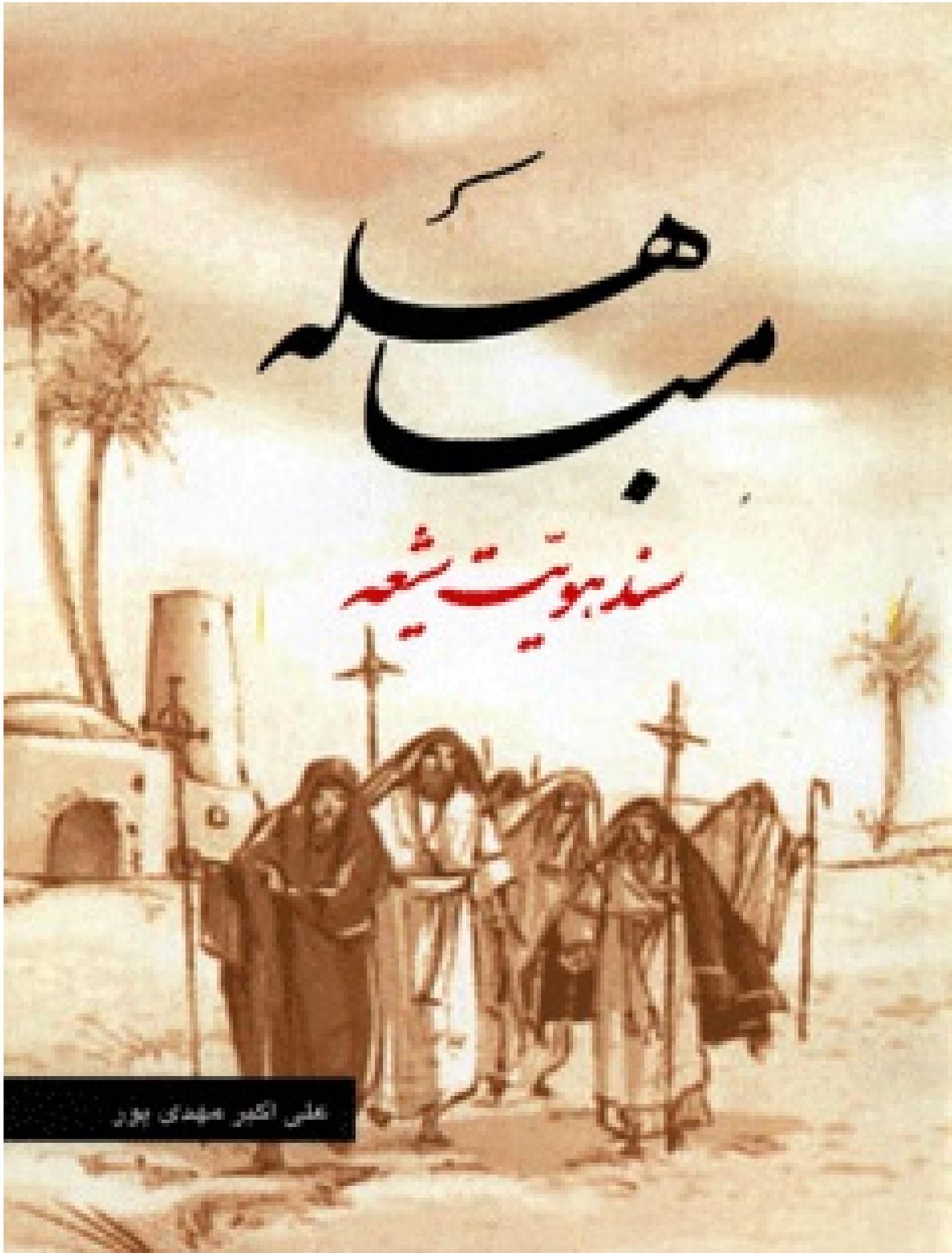
.net

.ir

مسیح

سندھ میں مسیحیت

اعلیٰ انجمن تعلیمی پور



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مباهله : سند هویت شیعه

نویسنده:

علی اکبر مهدی پور

ناشر چاپی:

مؤلف

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	مباهله : سند هویت شیعه
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	فهرست مطالب
۲۰	فصل اول : مباهله
۲۰	اشاره
۲۲	گلوازه مباهله
۲۳	آیه مباهله
۲۴	جایگاه نجران
۲۹	جلوه هایی از اصحاب کساء در آیه مباهله
۲۹	اشاره
۲۹	(۱) اصحاب کساء در احادیث اهل سنت
۲۹	اشاره
۲۹	۱. واقعه مباهله به روایت حدیفه
۳۰	۲. واقعه مباهله به روایت جابر
۳۱	۳. واقعه مباهله به روایت ابن عباس
۳۳	۴. واقعه مباهله به روایت سعد
۳۵	۵. واقعه مباهله به روایت ابن جریح
۳۶	پیمان پیامبر آخرالزمان با نصاری نجران
۳۶	اشاره
۳۶	(۲) اصحاب کساء در احادیث اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَامُ
۳۶	اشاره
۳۶	۱. واقعه مباهله به روایت مولای متقیان

۳۹	۲. واقعه مباحله به روایت امام حسن عَلَیْهِ السَّلَام
۴۰	۳. واقعه مباحله به روایت امام باقر عَلَیْهِ السَّلَام
۴۰	۴. واقعه مباحله به روایت امام صادق عَلَیْهِ السَّلَام
۴۲	۵. واقعه مباحله به روایت امام کاظم عَلَیْهِ السَّلَام
۴۳	۶. واقعه مباحله به روایت امام رضا عَلَیْهِ السَّلَام
۴۴	۷. واقعه مباحله به روایت ابورافع
۴۴	۸. واقعه مباحله به روایت ابن عباس
۴۴	۹. واقعه مباحله به روایت سعد وقاص
۴۵	۱۰. واقعه مباحله به روایت محمد بن منکدر
۴۸	تاریخ مباحله
۵۰	فصل دوم : متن گسترده واقعه ی مباحله
۵۰	اشاره
۵۵	[سخنان ابو حارثه]
۵۷	[سخنان کرز بن سبره حارثی]
۶۲	[سخنان حارثه بن اثال]
۶۶	[پاسخ حارثه بن اثال به سخنان یاهو سرایان]
۶۹	[پاسخ حارثه به پرسش عاقب]
۷۹	[پاسخ دندان شکن حارثه به سخنان عاقب]
۸۲	[تشریح حارثه پیرامون پیامبر موعود]
۸۸	[نشست پنجم در روز پنجم]
۹۱	[بشارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در کتاب جامعه]
۹۵	[صحیفه ی حضرت آدم]
۹۵	[بشارت پیامبر خاتم در صحیفه ی حضرت آدم]
۹۷	[انوار درخشان چهارده نور پاک]
۱۰۰	[چهاردهمین امام نور]
۱۰۰	[راز رسالت و وصایت]

۱۰۲	[بشارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و جانشینانش در صحیفه حضرت شیث]
۱۰۴	[بشارت چهارده نور پاک در صف حضرت ابراهیم]
۱۱۳	[حرکت به سوی یثرب]
۱۲۳	[گامی به سوی صلح و آشتی]
۱۲۸	فصل سوم : خاتم بخشی
۱۲۸	اشاره
۱۳۷	خاتم بخشی در آینه مناقب
۱۳۷	اشاره
۱۳۹	۱. نقد ابن تیمیه
۱۴۰	۲. خاتم بخشی در آینه ادبیات
۱۴۱	۳. زمان خاتم بخشی
۱۴۲	۴. مکان خاتم بخشی
۱۴۲	۵. کتاب نامه خاتم بخشی
۱۴۳	۶. ارزش مالی انگشتری
۱۴۵	۷. خطبه روز خاتم بخشی
۱۴۶	فصل چهارم : مؤاخات
۱۴۶	اشاره
۱۴۹	تاریخ مؤاخات
۱۵۲	منابع احادیث مؤاخات
۱۵۳	پیشینه مؤاخات
۱۵۳	ادامه مؤاخات
۱۵۴	آسمانی بودن مؤاخات
۱۵۵	انحصاری بودن مؤاخات
۱۵۶	تعدد مؤاخات
۱۵۷	بدل سازی
۱۵۷	اشاره

١٦٠ ----- نقد ابن خزم

١٦٢ ----- ختائمه مسك

١٦٤ ----- درباره مركز

مشخصات کتاب

سرشناسہ : مہدی پور، علی اکبر، 1324 -

عنوان و نام پدیدآور : مباہلہ، سند ہویت شیعہ/ علی اکبر مہدی پور.

مشخصات نشر : قم: مولف، 1400.

مشخصات ظاہری : ص 155.

وضعیت فہرست نویسی : فہرست نویسی قبلی

یادداشت : کتاب نامہ بہ صورت زیر نویس

موضوع : (آیۂ مباہلہ) - مباہلہ

ردہ بندی کنگرہ : 16/BP102/ش 94 1400

ردہ بندی دیوبندی : 297/18

اطلاعات رکورد کتاب شناسی : رکورد کامل

ص: 1

اشارہ

مباهله، سند هویت شیعه

علی اکبر مهدی پور

چاپ اول: تابستان 1400

انتشارات:

ص: 2

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 3

فصل اول: مباحله / 11

گلوآزه مباحله ... 13

آیه مباحله ... 14

جایگاه نجران ... 15

جلوه هایی از اصحاب کساء در آیه مباحله ... 20

(1) اصحاب کساء در احادیث اهل سنت ... 20

1. واقعه مباحله به روایت حذیفه ... 20

2. واقعه مباحله به روایت جابر ... 21

3. واقعه مباحله به روایت ابن عباس ... 22

4. واقعه مباحله به روایت سعد ... 24

5. واقعه مباحله به روایت ابن جریح ... 26

پیمان پیامبر آخرالزمان با نصارای نجران ... 27

(2) اصحاب کساء در احادیث اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام ... 27

ص: 5

1. واقعه مباحله به روایت مولای متقیان ... 27

2. واقعه مباحله به روایت امام حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ ... 30

3. واقعه مباحله به روایت امام باقر عَلَیْهِ السَّلَامُ ... 31

4. واقعه مباحله به روایت امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ ... 31

5. واقعه مباحله به روایت امام کاظم عَلَیْهِ السَّلَامُ ... 33

6. واقعه مباحله به روایت امام رضا عَلَیْهِ السَّلَامُ ... 34

7. واقعه مباحله به روایت ابورافع ... 35

8. واقعه مباحله به روایت ابن عباس ... 35

9. واقعه مباحله به روایت سعد وقاص ... 35

10. واقعه مباحله به روایت محمد بن منکدر ... 36

تاریخ مباحله ... 39

فصل دوم: متن گسترده واقعهی مباحله / 41

سخنان ابو حارثة ... 46

سخنان کرز بن سبرة حارثی ... 48

سخنان حارثة بن اثال ... 53

پاسخ حارثة بن اثال به سخنان یاوه سرایان ... 57

پاسخ حارثة به پرسش عاقب ... 60

پاسخ دندان شکن حارثة به سخنان عاقب ... 70

تشریح حارثة پیرامون پیامبر موعود ... 73

نشست پنجم در روز پنجم ... 79

بشارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب جامعه ... 82

صحیفه ی حضرت آدم ... 86

بشارت پیامبر خاتم در صحیفه ی حضرت آدم ... 86

انوار درخشان چهارده نور پاک ... 88

چهاردهمین امام نور ... 91

راز رسالت و وصایت ... 91

بشارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و جانشینانش در صحیفه ی حضرت شیث93

بشارت چهارده نور پاک در صحف حضرت ابراهیم ... 95

حرکت به سوی یترب ... 104

گامی به سوی صلح و آشتی ... 114

فصل سوّم: خاتم بخشی / 119

خاتم بخشی در آینه مناقب ... 128

1. نقد ابن تیمیه ... 130

2. خاتم بخشی در آینه ادبیات ... 131

3. زمان خاتم. بخشی ... 132

4. مکان خاتم بخشی ... 133

5. کتابنامه خاتم بخشی ... 133

6. ارزش مالی انگشتی 134

7. خطبه روز خاتم بخشی ... 136

فصل چهارم: مؤاخات / 137

تاریخ مؤاخات ... 140

منابع احاديث مؤاخذات ... 143

پيشينه مؤاخذات ... 144

ادامه مؤاخذات ... 144

آسمانى بودن مؤاخذات ... 145

انحصارى بودن مؤاخذات ... 146

تعدد مؤاخذات ... 147

بدل سازى ... 148

نقد ابن حزم ... 150

خِتامُه مِسْكِ ... 152

ص: 8

فصل اول : مباحله

اشاره

ص: 11

مباحله از ریشه «بهل» می باشد و «بهل» در اصل به معنای رها کردن، وانهادن و ترک نمودن است. (1)

«بُهَلَه» و «بُهَلَه» به معنای لعنت کردن است.، بَهَلَهُ : لَعْنَهُ، يَهْلَهُ اللَّهُ : لَعْنَةُ اللَّهِ. (2)

«إِبْتِهَال» از باب افتعال به معنای تضرع و تلاش در دعا. (3)

«مُباَهَلَه» از باب مفاعله به معنای «مُلاَعَنَه» یعنی: دو نفر، یا دو گروه در یک موضوع مورد اختلاف با یکدیگر اجتماع کنند و از خدا بخواهند که لعنت خود را بر شخص یا گروه ستمگر قرار دهد. (4)

نیایشگری که جز خدا همه چیز را فرو نهاده، با یک اخلاص فقط به خدا

ص: 13

1- ابن فارس معجم مقایس اللغة، ج 1، ص 311.

2- ابن منظور، لسان العرب، ج 1، ص 522.

3- خلیل کتاب العین ماده بهل

4- ابن الأثیر، النهاية، ج 1، ص 167.

توجه می کند، نیایش او را «ابتهال» گویند.

دو طرف متخاصم پس از مباحله یکدیگر را یله و رها کرده در معرض لعنت خدا قرار می دهند.

شخصی که از کسی بیزاری جسته او را مورد لعن قرار می دهد، او را وانهاده به حال خود ترک می کند. (1)

آیه مباحله

آیه 61 سوره مبارکه، آل عمران، به «آیه مباحله معروف است زیرا در این آیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و مأموریت یافته که با نصارای نجران مباحله کند :

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» ؛

پس از آنچه از دانش به تو داده شده، اگر کسی در مورد او حضرت عیسی با توجه به محاجه و ستیز برخیزد، پس بگو بیایید ما فرزندان خود و شما فرزندان خود را فراخوانیم ما زنان خود و شما زنان خود را فراخوانیم ما خویشان خود و شما خویشان خود را دعوت کنیم آنگاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم راغب (2)

ص: 14

1- راغب اصفهانی، المفردات، ص 63.

2- سوره آل عمران (3)، آیه 61

سرزمین نجران در نقطه مرزی حجاز و یمن، تنها پایگاه نصارا در منطقه حجاز بود.

یک مبلغ راستین مسیحیت به نام «عبدالله تامر اهالی نجران را به آیین مسیحیت دعوت کرد در طول زمان اکثریت اهل نجران به کیش مسیحیت درآمدند و نجران با 73 دهکده تابع خود به صورت پایگاه مسیحیت درآمد.

پادشاه ستمگر نجران آنان را به رها کردن آیین مسیحیت و بازگشت به آیین یهود دعوت کرد، نصارای نجران از پذیرش آن امتناع کردند و در آیین خود پا برجا ماندند.

پادشاه ستم پیشه گودالی کنده در آن آتش افروخته، پایمردان در آیین مسیحیت را در آن گودال انداخته طعمه حریق نمود.

تعداد این افراد را یاقوت 20/000 نفر ثبت کرده است (1)

از این واقعه دلخراش در قرآن کریم به عنوان «أصحاب أخذود» یعنی:

شکنجه گران گودال آتش یاد شده است (2)

مشروح این جنایت در همه کتب تفسیری آمده است. (3)

نصارای نجران در آیین خود محکم و پایدار و در معارف خود بینا

ص: 15

1- یاقوت، معجم البلدان، ج 5، ص 268

2- سوره بروج (85)، آیه 4

3- طبرسی، مجمع البیان، ج 10، ص 707

و هشیار بودند از این رهگذر نشانه های خوبی از روح انتظار پیامبر گرامی اسلام در تاریخ حوزه نجران در صفحات تاریخ ثبت شده که به چند نمونه از آن ها اشاره می کنیم :

است.

1. پیش از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سلم یکی از اسقف های نجران به مکه آمده، با جناب عبدالمطلب پیرامون اوصاف پیامبر اسلام سخن می گفت که ناگهان رسول گرامی صلی الله علیه و آله وسلم به نزد عبدالمطلب، آمد آن اسقف با دیدن آن حضرت در آن سنین کودکی او را شناخت و گفت: ایشان همان پیامبر موعود است.

آنگاه در مورد حفاظت و حراست از آن حضرت سفارش نمود (1)

2. در آستانه بعثت آن، حضرت عروه بن مسعود در یک سفر تجارتي به نجران رفته بود یک اسقف نجرانی که با او رفاقت داشت به او گفت:

زمان بعثت پیامبری در حرم شما - مکه - فرارسیده، او آخرین پیامبر از پیامبران الهی، است تا مبعوث شده به سوی خدا فراخواند به او ایمان بیاور (2)

3. یک گروه 20 نفری از نصارای نجران قبل از هجرت در مکه معظمه به محضر مقدس آن حضرت شرفیاب شده به شرف اسلام مشرف شدند. (3)

4. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هنگامی که به کسری، قیصر و دیگر سران دول جهان نامه می نوشتند، نامه ای نیز به اسقف نجران نوشتند و آن ها را به

ص: 16

1- ابونعیم، دلائل النبوة، ج 1، ص 165، ح 100.

2- همان، ج 2، ص 533، ح 461

3- ابن اسحاق، السيرة، ص 218

آیین اسلام دعوت کردند. (1)

5. هنگامی که نامه پیامبر به اسقف رسید، اسقف آن را به «شرحییل» ارایه داد وی گفت: این از محدوده معلومات من بیرون است من فقط می دانم که خداوند به حضرت ابراهیم وعده داده که نبوت را در نسل حضرت اسماعیل قرار دهد و من مطمئن نیستم که این شخص همان پیامبر موعود نباشد.

آنگاه دیگر بزرگان نجران و 73 روستای تابع آن را گرد آوردند و رایزنی کردند قرار بر این شد که عده ای را به مدینه بفرستند و در مورد آن حضرت تحقیق نمایند. (2)

6. تعداد 60 تن از سران نجران برای ارزیابی اوضاع مسلمانان و تحقیق در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از نجران به سوی مدینه عزیمت کردند، 14 تن از اینها اشراف و رجال برجسته نجران بودند، که اسامی آن ها در کتب سیره و تراجم آمده است. (3)

7. سرپرست این هیئت «ایهم» نام داشت که به «سید» معروف بود، او مردی مدیر و مدبر بود که هیچ کاری بدون صلاحدید ایشان انجام نمی پذیرفت.

زاممدار نجران در آن زمان «عبدالمسیح» نام داشت که به : «عاقب» معروف بود.

ص: 17

1- یعقوبی، التاريخ، ج 2، ص 56

2- ابن کثیر، التفسیر، ج 1، ص 324

3- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج 5، ص 56

اسقف اعظم آن‌ها نیز «ابو حارثة بن علقمه» بود، که نماینده رسمی کلیساهای روم در حجاز بود.

8. ابو حارثة برادری داشت به نام «کوز» که همراه او در حرکت بود، استر وی در مسیر مدینه آسیب دید، کوز گفت دور باد.

ابو حارثة گفت: خودت دور باشی و هلاک شوی.

کوز گفت: چرا برادر جان؟

گفت: او همان پیامبری است که سالها منتظرش بودیم.

کوز گفت: پس چرا در ایمان آوردن به او تعلل می‌ورزی.

ابو حارثة گفت: نمیبینی که نصارای نجران چقدر به ما احترام می‌کنند، ما را عزیز می‌دارند و چقدر در حق ما فداکاری می‌کنند، اگر من به او ایمان بیاورم باید از همه این جاه و مقام و مال و منال بگذرم.

کوز اعترافات برادر را آویزه گوش، کرده به آن حضرت ایمان آورد و سخنان برادرش را انگیزه اسلام خود بیان می‌کرد. (1)

9) پس از استماع سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شب را مهلت گرفتند و به رایزنی پرداختند، عاقب گفت: ای ملت نصارا شما به خوبی می‌دانید که محمد پیامبر است و از سوی خدا مبعوث شده است، هر گروهی با پیامبری مباحله کند کوچک و بزرگشان هلاک می‌شود اگر نمی‌خواهید از آیین خود دست بردارید تن به جزیه بدهید. (2)

ص: 18

1- ابن هشام السيرة النبوية، ج 3، ص 113

2- همان، ص 125

10. پس از مشاهده چهره نورانی و ملکوتی پنج تن آل عبا عَلَيْهِ السَّلَامُ، بزرگ هیئت اعزامی نجران گفت:

ای گروه نصارا من چهره‌هایی را می بینم که اگر به سوی پروردگار توجّه کنند و از خدا بخواهند که کوهی را از زمین برکنند حتماً آن را بر می کند.

هرگز با اینها مباحله نکنید که هلاک می شوید و یک تن نصرانی تا روز قیامت در روی زمین باقی نمی ماند، پس تن به جزیه بدهید و برگردید.

پس جزیه را پذیرفتند و مدینه را به قصد نجران ترک کردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

سوگند به خدایی که جان محمد در دست قدرت اوست، اگر اینها مباحله می کردند خداوند اینها را به خوک و بوزینه مسخ می کرد و بر همه صحرای آتش می بارید و همه اهل نجران را از روی زمین بر می داشت. (1)

در حدیث فوق و ده ها حدیث دیگر به صراحت آمده است که منظور از آن چهره های نورانی وجود مقدس پیامبر اکرم، امیر مؤمنان، امام حسن، امام حسین و حضرت فاطمه زهرا- صلوات الله عليهم اجمعین - بودند (2) که تفصیل آن در ضمن احادیث همین فصل خواهد آمد.

ص: 19

1- ابن صباغ مالکی، الفصول المهمة، ص 25

2- ر.ک حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 155 - 167

اشاره

زمخشری پس از نقل داستان مباهله می نویسد:

در این واقعه دلیل بسیار محکمی بر فضیلت اصحاب کساء هست که هرگز چیزی استوارتر از آن یافت نمی شود. (1)

از این رهگذر ما فرازهایی از احادیث پیشوایان را در ذیل آیه مباهله در دو بخش جداگانه تقدیم می کنیم:

1) اصحاب کساء در احادیث اهل سنت

اشاره

ده ها تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در صحنه مباهله حضور داشتند، تشریف فرمایی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را در معیت نزدیک ترین اهل بیت خود مشاهده نموده، برای نسل های بعدی روایت کرده اند، که به تعدادی از آن ها اشاره می کنیم:

1. واقعه مباهله به روایت حدیث

حافظ عبدالله حسکانی با سلسله اسنادش از حدیث بن یمان روایت کرده که عاقب و سید دو اسقف نجران، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را به مباهله فراخواندند، عاقب به سید گفت:

اگر با یارانش مباهله کند او پیامبر نیست، ولی اگر با اهل بیت خود مباهله کند او پیامبر است.

ص: 20

رسول خدا برخاست علی را فراخواند و در دست راست خود قرار داد، سپس حسن را فراخواند و از دست چپ خود قرار داد آنگاه حسین را فراخواند و از سمت راست علی قرار داد سپس فاطمه را فراخواند و پشت سر خود قرار داد.

عاقب به سید گفت:

نه هرگز مباحله نکن اگر با او مباحله کنی هرگز نه خودمان و نه فرزندانمان روی سعادت نخواهیم دید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

اگر با من مباحله می کردند ، حتی یک چشم نظاره گر در نجران باقی نمی ماند (1)

2. واقعه مباحله به روایت جابر

حافظ ابن مغزلی با سلسله اسنادش از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که چون عاقب و طیب از کاروان نجران بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وارد شدند . رسول خدا آن ها را به اسلام دعوت فرمود.

آن ها گفتند: ما پیش از شما مسلمان شده ایم.

پیامبر فرمود: اگر بخواهید به شما خبر می دهم که چه چیز از مسلمان شدن شما را مانع می شود؟

گفتند: بفرمایید: فرمود:

(1) علاقه به صلیب

ص: 21

(2) میگساری

(3) گوشت خوک.

پس آن ها را به مباحله دعوت نمود، آن ها برای روز بعد وعده گذاشتند.

فردا بامدادان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دوست ، علی ، فاطمه ، حسن و حسین عَلَیْهِمُ السَّلَام را گرفت، آمد و کسی را به سراغ آن ها فرستاد.

آن ها از مباحله سر باز زدند و به خراج اعتراف کردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: به خدا سوگند اگر مباحله می کردند از همه دشت و صحرا به آن ها آتش می بارید.

جابر گفت: پس این آیه در حق آن ها نازل شد.

شعبی گوید: منظور از: (أَبْنَاءَنَا) حسن و حسین ، منظور از (نِسَاءَنَا) فاطمه ، و منظور از (أَنْفُسَنَا) علی بن ابی طالب عَلَیْهِ السَّلَام می باشد. (1)

3. واقعه مباحله به روایت ابن عباس

اخطب خوارزم از ابن عباس روایت کرده که کاروان نجران وارد مدینه شده به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم رسیدند.

اسقف جلو آمد و گفت: ای ابوالقاسم!

پدر موسی کیست؟ فرمود: عمران.

پدر یوسف کیست؟ فرمود: یعقوب.

پدر شما کیست؟ فرمود: عبدالله بن عبد المطلب.

پس پدر عیسی کیست؟

ص: 22

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم چیزی نگفت و منتظر وحی شد، جبرئیل امین فرود آمد و این آیه را آورد:

(إِنْ مَثَلٌ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ...)؛

مثل عیسی در نزد خدا همانند مثل آدم است که او را از خاک آفرید و گفت: موجود باش، او نیز موجود شد. (1)

اسقف گفت: ما چنین مطلبی در آنچه بر ما نازل شده نمی یابیم، پس آیه مباهله نازل شد.

اسقف گفت: با انصاف رفتار کردی، کی مباهله کنیم؟

فرمود: ان شاء الله فردا.

آن ها برگشتند و به یکدیگر گفتند اگر با یارانش مباهله کند پس مباهله کنید و بدانید که دروغگو می باشد، ولی اگر با نزدیک ترین اهلس مباهله کند، مباهله نکنید و بدانید که او پیامبر است و اگر مباهله کنیم هلاک می شویم. نصارا گفتند: ما به راستی می دانیم که او همان پیامبر موعود است و اگر مباهله کنیم هلاک می شویم و به خانه و کاشانه خود بر نمیگردیم.

یهود و نصارا گفتند: پس چه کنیم؟ ابو حارث اسقف گفت: او مرد بزرگواری هست، بامدادان می رویم و از پیمان خود پوزش می طلبیم.

بامدادان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به اهالی مدینه و حومه پیک فرستاد، پس همگان گرد آمدند، دختر سراپرده نشینی نمازد، جز اینکه بیرون آمد.

آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که علی در پیشاپیش او، حسن را با

ص: 23

دست راست و حسین را با دست چپ گرفته بود و فاطمه پشت سر ایشان بود بیرون آمدند و خطاب به کاروان نجران فرمودند:

هان بیاید که این ها فرزندانمان حسن و حسین، اینک من و علی خویشان ما و این فاطمه بانوی ما می باشند.

پس نمایندگان نجران پشت ستون ها و در پشت یکدیگر مخفی می شدند، از ترس اینکه پیامبر مباحله را آغاز کند.

آنگاه گامی به پیش نهاده، در برابر پیامبر زانوی ادب بر زمین نهاده، عرضه داشتند:

عذر ما را بپذیر، خداوند عذر تو را بپذیرد.

پس عذر آن ها را پذیرفت و بر 2000 حُلّه مصالحه نمودند. (1)

حسکانی با سلسله اسنادش از ابن عباس روایت کرده که این آیه در حق: پیامبر خدا و علی (أَنْفُسَنَا) و فاطمه (نِسَاءَنَا) و حسن و حسین (أَبْنَاءَنَا) نازل شده است (2)

4. واقعه مباحله به روایت سعد

مسلم در صحیح خود با سلسله اسنادش از سعد وقاص روایت کرده که

روزی معاویه به او گفت:

تورا چه می شود که از لعن ابوتراب سر باز می زنی؟

ص: 24

1- خوارزمی، المناقب، ص 159، ح 189

2- حسکانی شواهد التنزیل، ج 1، ص 160، ح 171.

سعد در پاسخ گفت:

من از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سه چیز در حق او شنیدم تا این سه گفتار پیامبر را به خاطر داشته باشم هرگز او را لعن نخواهم کرد اگر یکی از آن ها برای من بود از اشتران سرخ موی برایم بهتر بود.

آنگاه حدیث منزلت و حدیث رایت را شرح داد، سپس گفت:

هنگامی که آیه (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم علی، فاطمه، حسن و حسین را فراخواند و گفت:

اللهم هؤلاء أهلي؛

بار خدایا این ها اهل من هستند. (1)

ترمذی این حدیث را با سلسله اسنادش از سعد وقاص نقل کرده در پایان می افزاید:

این حدیثی نیکو، شگفت و صحیح است (2)

حاکم نیشابوری نیز آن را در مستدرک با سلسله اسنادش از سعد وقاص روایت کرده در پایان افزوده :

این حدیث بر اساس معیارهای بخاری و مسلم صحیح است، جز اینکه آن را روایت نکرده اند (3)

ص: 25

1- مسلم، الصحيح، ج 4، ص 1871، باب فضائل الصحابة، ب 4، ح 32

2- رمذی، الجامع الصحيح، ج 5، ص 225، ب 48، ح 2999

3- حاکم، مستدرک الصحيحین، ج 3، ص 150

ذهبی نیز در تلخیص مستدرک آن را روایت کرده و بر صحت آن صحّحه گذاشته است. (1)

5. واقعه مباحله به روایت ابن جریح

حموینی از طریق ابن جریح واقعه مباحله را به تفصیل نقل کرده، در فرازی آورده: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دست، علی حسن و حسین را گرفته، فاطمه را پشت سرشان قرار داد، آنگاه فرمود:

اینها فرزندان، بانوان و خویشان ما می باشند، پس شما نیز فرزندان، زنان و خویشان خود را بیاورید تا لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

پس آن ها از مباحله امتناع ورزیده، به یک هزار حُلّه در هر ماه رجب [و یک هزار در ماه صفر] مصالحه کردند.

پیامبر فرمود: اگر مباحله می کردند یک سال بر آن ها نمی گذشت جز اینکه همه دروغگویان هلاک می شدند(2)

در اینجا به پنج فراز یاد شده بسنده می کنیم و یادآور می شویم که این احادیث در کتب حدیثی، تفسیری، تاریخی کلامی، سیره و تراجم اهل سنت به بیش از 20 طریق روایت شده، که برای رعایت اختصار به همین فرازهای یاد شده اکتفا نمودیم.

ص: 26

1- همان

2- حموینی، فرائد السمطین، ج 2، ص 206

اشاره

برای استفاده خوانندگان گرامی یادآور می‌شویم که متن کامل صلح نامه ای را که رسول گرامی اسلام با نصارای نجران نوشتند، ابن سعد در طبقات آورده است. (1) و یادآور می‌شویم که بلاذری پس از نقل متن کامل آن، از شاهدان عینی روایت کرده که این متن را در دست برخی از نصارای نجران دیده و در پایین آن آمده بود:

وَكَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ:

علی بن ابی طالب آن را نوشت (2)

2) اصحاب کساء در احادیث اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَامُ

اشاره

یکی از شفافترین جلوه‌های سیمای تابناک اصحاب کساء در آیه شریفه «مباهله» می‌باشد که چند فرازی از منابع اهل سنت نقل کردیم و اینک چند فراز دیگر از احادیث اهل بیت عصمت و طهارت را در این زمینه از منابع شیعه نقل می‌کنیم.

1. واقعه مباهله به روایت مولای متقیان

پیشوای پارسایان، مولای پروا پیشگان امیر مؤمنان عَلَیْهِ السَّلَامُ قدوم نصارای

ص: 27

1- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 1، ص 287 - 288

2- بلاذری، فتوح البلدان ص 47 در چاپ دیگر ص 76

نجران را به تفصیل نقل فرموده که به اختصار در اینجا می آوریم:

اسقف نجران عرضه داشت:

پدر موسی چه کسی بود؟ فرمود: عمران .

پدر یوسف که بود؟ فرمود: یعقوب .

پدر شما چه کسی بود؟ فرمود: عبدالله بن عبدالمطلب.

پس پدر عیسی چه کسی بود؟

پیامبر خدا لحظه ای سکوت کرد پیک وحی آمد و گفت: روح خدا و کلمه خدا.

اسقف پرسید: آیا ممکن است که روح بدون جسم باشد؟

خداوند وحی فرمود:

(إِنْ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)؛

مثل عیسی در نزد خدا همانند مثل آدم است که او را از خاک آفرید و گفت موجود باش، پس موجود شد. (1)

اسقف از اینکه عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از خاک باشد آشفته گردید و گفت:

ما در تورات، انجیل و زبور چنین مطلبی نداریم فقط در نزد شما آن را می یابیم.

پس خداوند به او وحی فرمود:

(فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ

ص: 28

وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهَلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ؛

بگو بیایید فرزندانمان و فرزندانتان را فراخوانیم، زنانمان و زنانتان را فراخوانیم خویشتن خویش و خویشتن خویشتان را فراخوانیم، پس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. (1)

گفتند: سخن به انصاف، گفتید، ای ابوالقاسم، وعده ما کی می باشد؟

فرمود: فردا صبح انشاء الله .

یهود - یثرب - رفتند و با یکدیگر می گفتند:

برای ما چه فرق می کند فردا نصارا هلاک شوند یا حنفاء !!

امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

فردا صبح پس از اقامه نماز صبح پیامبر دست مرا گرفت و پیشاپیش خود قرار داد فاطمه را پشت سر خود، حسن و حسین را نیز طرف راست و چپ خود قرار داد، آنگاه در برابر آن ها بر زمین نشست.

چون نمایندگان نجران این صحنه را دیدند از کرده خود پشیمان شدند و با یکدیگر رایزنی کردند و گفتند: او به خدا پیامبر است و اگر دعا کند خدا اجابت می کند و ما را هلاک می سازد.

پشت تخته ای خود را مخفی می کردند آنگاه در برابر حضرت زانو زدند و پوزش طلبیدند حضرت فرمود: من عذر شما را پذیرفتم، اگر مباحله می کردید هیچ زن و مرد نصرانی در روی زمین نمی ماند جز

ص: 29

اینکه هلاک می شد. (1)

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان عَلِيهِ السَّلَامُ روایت است که چون این آیه نازل

شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دست علی، فاطمه و دو فرزندشان را گرفت پس مردی از یهود به آن ها گفت: مباحله نکنید که هلاک می شوید. (2)

در حدیث دیگری فرمود:

رسول خدا برای مباحله نصارا با من، فاطمه، حسن و حسین بیرون آمد. (3)

و در حدیث مناشده به اصحاب شورا فرمود:

آیا در میان شما به جز من کسی هست که خداوند آیه مباحله را در حق او و همسرش و دو فرزندش نازل کند و او را نفس پیامبر قرار دهد؟

همگی گفتند: نه (4)

2. واقعه مباحله به روایت امام حسن عَلِيهِ السَّلَامُ

امام حسن مجتبی عَلِيهِ السَّلَامُ در فرازی از یک خطبه بسیار طولانی که در حضور معاویه ایراد نموده، فرمود:

هنگامی که کافران از اهل کتاب آن حضرت را انکار نموده، محاجه کردند، خداوند فرمود:

(فَقُلْ تَعَالَوْا...)

ص: 30

1- فرات کوفی تفسیر فرات، ج 1، ص 88، ح 66

2- عیاشی، التفسیر، ج 1، ص 312، ح 697

3- شیخ طوسی، امالی، ص 259، ج 469 (مجلس 10، ح 7)

4- شیخ طوسی، امالی، ص 551، ح 1168 (مجلس 20، ح 4)

پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از میان، همگان از مردان پدرم را، از فرزندان من و برادرم را، و از زنان مادرم فاطمه را با خود بیرون برد.

پس ما اهل او، گوشت او، خون او و جان او هستیم، ما از او هستیم و او از ماست. (1)

3. واقعه مباحله به روایت امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه مباحله فرمود:

(أَبْنَاءَنَا)؛ حسن و حسین علیه السلام

(أَنْفُسَنَا)؛ پیامبر و علی صلوات الله علیها

(نِسَاءَنَا)؛ فاطمه زهرا علیها السلام می باشد. (2)

4. واقعه مباحله به روایت امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام واقعه مباحله را نقل کرده در پایان فرمود:

پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وارد منزل شده، دست علی، حسن، حسین و فاطمه را گرفته از خانه بیرون، آمد، دستش را به سوی آسمان برافراشت و میان انگشتان خود را گشود و آن ها را به مباحله فراخواند.

امام باقر علیه السلام فرمود: در مباحله انگشتان را باز کرده دستش را در دست طرف مقابل قفل کرده، به سوی آسمان بلند می کند.

ص: 31

1- همان، ص 564، ج 1174 مجلس 21، ح (1).

2- فرات کوفی تفسیر فرات، ج 1، ص 86، ح 61 و 62

هنگامی که آن دو اسقف این صحنه را دیدند به یکدیگر گفتند:

به خدا سوگند اگر او پیامبر باشد ما هلاک می شویم و اگر پیامبر نباشد قوم او برای او بس است.

پس از مباحثه امتناع ورزیدند و بازگشتند (1)

به امام صادق علیه السلام گفته شد: قریش می گویند: «اولی القربی» ما هستیم و غنائم از آن ما می باشد. امام صادق علیه السلام فرمود:

در جنگ بدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم تنها اهل بیتش را برای مبارزه فراخواند و به هنگام مباحثه تنها علی حسن، حسین و فاطمه را آورد، چگونه می شود که همه تلخی ها از آن ما و شیرینی ها از آن آن ها باشد؟ (2)

امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری آمدن نصاری نجران را شرح داده، از قول آن ها نقل فرموده که آن ها با یکدیگر گفتند:

اگر با قوم خود با ما مباحثه کند مباحثه می کنیم، زیرا او پیامبر نمی باشد ولی اگر فقط خواص اهل بیتش را بیاورد، مباحثه نمی کنیم زیرا معلوم می شود که او پیامبر است، که هرگز کسی اهل بیت خودش را به خطر نمی اندازد.

چون صبح شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با امیر مؤمنان، فاطمه، حسن و حسین صلوات الله علیهم آمد نصارا پرسیدند: اینها چه کسانی هستند؟ به آن ها گفته شد: این پسر عمویش، دامادش و وصی اش

ص: 32

1- عیاشی، التفسیر، ج 1، ص 310، ح 693

2- همان، ص 311، ح 696

علی بن ابی طالب، است این دخترش فاطمه و اینان فرزندانش حسن و حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ می باشند.

پس به رسول خدا عرضه داشتند؛ ما را از مباحله معذور بدار، ما رضایت شما را تأمین می کنیم. پس به جزیه تن دادند و بازگشتند. (1)

5. واقعه مباحله به روایت امام کاظم عَلَیْهِ السَّلَامُ

حضرت موسی بن جعفر عَلَیْهِ السَّلَامُ در یک گفتمان بسیار طولانی در پاسخ هارون الرشید در مقام اثبات اینکه اولاد امیر مؤمنان عَلَیْهِ السَّلَامُ ذریّه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم می باشند به آیه مباحله استشهاد کرد و فرمود:

احدی ادعا نکرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به هنگام مباحله با نصارا به جز علی بن ابی طالب، فاطمه حسن و حسین شخص دیگری را زیر کساء وارد کرده باشد.

پس تفسیر: (أَبْنَاءَنَا)؛ حسن و حسین، (نِسَاءَنَا)؛ فاطمه، و (أَنْفُسَنَا)؛ علی بن ابی طالب عَلَیْهِ السَّلَامُ می باشد (2)

براساس روایت شیخ مفید امام کاظم عَلَیْهِ السَّلَامُ به هارون فرمود:

همه امت از برّ و فاجر اتفاق کرده اند که در داستان اهالی نجران هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آنان را به مباحله فراخواند،

در زیر کساء به جز پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین عَلَیْهِمُ السَّلَامُ احدی نبود. (3)

ص: 33

1- علی بن ابراهیم تفسیر قمی، ج 1، ص 104

2- شیخ صدوق، عیون الاخبار، ج 1، ص 69، ب 7، ح 9

3- شیخ مفید، اختصاص، ص 56

6. واقعه مباحله به روایت امام رضا علیه السلام

امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون در مرو در پاسخ پرسشهای مأمون «اصطفاء» و گزینه های الهی را در 12 آیه از آیات قرآن کریم شرح دادند و در فراز سوّم فرمودند:

سومین موردی که خداوند متّان پاکان مخلوقات را از دیگران جدا ساخته واقعه مباحله است که خداوند به پیامبر (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا) را نازل فرمود، پس آن حضرت علی، حسن، حسین و فاطمه را بیرون آورد و آنان را به خود مقرون ساخت.

آیا می دانید که منظور از (أَنْفُسَنَا) چیست؟

عالمان گفتند: منظور شخص رسول خدا می باشد.

امام رضا علیه السلام فرمود: دچار خطا شدید، منظور علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد.

شاهد این، تفسیر گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می باشد که فرمود: یا باید «بنی ولیعه» برحذر باشند و یا کسی را به سوی آن ها می فرستم که همانند نفس خودم می باشد، یعنی: علی بن ابی طالب علیه السلام.

این یک فضیلت ویژه ای می باشد که احدی به آن مرتبت نمی رسد و یک شرف و امتیازی است که احدی از وی سبقت نجوید، که نفس علی را همانند نفس خود قرار داده است. (1)

ص: 34

7. واقعه مباحله به روایت ابورافع

ابورافع واقعه مباحله را آنگونه که مشاهده کرده نقل می کند و در فرازی از آن می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم علی علیه السّلام را فراخواند دستش را گرفته، بر او تکیه نمود و دو فرزندش حسن و حسین را به همراه خود برد فاطمه را نیز پشت سر خود قرار داد.

چون نصارا آن ها را مشاهده کردند کسی از آن ها گفت: من صلاح نمی بینم که با آن ها مباحله کنید.

پس با آن حضرت مصالحه کردند (1)

8. واقعه مباحله به روایت ابن عباس

ابن عباس در تفسیر آیه مباحله گفت:

این آیه در حق پیامبر خدا و علی بن ابی طالب علیه السّلام نازل شده که نفس پیامبر می باشد.

(نِسَاءً)؛ فاطمه (أَبْنَاءً)؛ حسن و حسین (أَنْفُسًا)، علی که نفس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و وصی او می باشد. (2)

9. واقعه مباحله به روایت سعد وقاص

سعد وقاص گوید:

سه مطلب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که به علی فرمود، اگر

ص: 35

1- فرات کوفی تفسیر فرات ص 86، ح 63

2- همان، ص 89، ح 69

یکی از آن‌ها را من می‌داشتم از اشتران سرخ موی بهتر بود. چون آیه (تَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) نازل شد رسول خدا، علی، فاطمه حسن و حسین را فراخواند و عرضه داشت: خدایا اینان اهل من هستند (1)

10. واقعه مباحله به روایت محمد بن منکدر

محمد بن منکدر، از پدرش از پدر بزرگش روایت می‌کند که هنگامی که سید و عاقب دو اسقف نجران با 70 تن از نصارای نجران به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم عازم بودند، من نیز همراه آنان بودم.

آنگاه جالبترین و جامع‌ترین گزارش سفر آنان را از نجران تا مدینه به فرزندش منکدر نقل کرده سپس واقعه مباحله را با دقت گزارش داده است.

شیخ مفید با سلسله اسنادش این روایت را از محمد بن منکدر، از پدرش از پدر بزرگش در کتاب «اختصاص» نقل فرموده است. (2)

پس از پیشنهاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به آن‌ها که مباحله کنند، آن‌ها به رایزنی پرداختند، برخی از آن‌ها به برخی دیگر گفت:

فردا ببینیم با چه کسانی با ما مباحله می‌کند آیا با اوپاش مردم یا با اهل بیت طیب و طاهرش که آنان از خاندان نبوت و مرغزار رسالت هستند.

فردا پیامبر را مشاهده کردند که علی علیه السلام را در طرف راست خود حسن و حسین علیهم السلام را در دست چپ و فاطمه را در پشت سر خود قرار

ص: 36

1- شیخ طوسی، امالی، ص 307 مجلس 11، ح (63)

2- شیخ مفید، اختصاص، ص 112 - 116

داده و یک بالا پوش خط دار نجرانی بر آن ها پوشانیده و بر دوش آن حضرت یک کساء قطوانی نازکنه خیلی نرم و نه خیلی خشن - بود. دو تا درخت بود، فرمان داد که وسط آن دو درخت را تمیز کنند آنگاه کساء قطوانی را بر روی آن دو درخت افکند و آن ها را زیر کساء قرار داد. شانه چپ خود را در زیر کساء برد و در حالی که بر کمان چوبین خود تکیه کرده بود، دست راست خود را برای مباحله به سوی آسمان برافراشت. همگان با دقت و اضطراب تماشا می کردند رنگ از رخسار سید و عاقب پریده بود نزدیک بود قالب تهی کنند.

یکی به دیگری گفت:

ایا با وی مباحله کنیم؟ مگر نمی دانی که هرگز احدی با پیامبری مباحله نکرده جز اینکه کودکانشان بزرگ نشده اند

و سالمندانشان هلاک شده اند.

سرانجام جزیه را پذیرفتند و پیمان بسته شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم پس از امضای قرارداد فرمود:

سوگند به خدایی که مرا بزرگوارانہ برانگیخته است اگر با این افرادی که در زیر کساء گرد آمده اند با من مباحله می کردید، همه صحرا پر از آتش می شد و در یک چشم به هم زدن طعمه حریق می شدید.

پیک وحی فرود آمد و عرضه داشت: خدایت سلام می رساند و می فرماید:

به عزت و جلال خود سوگند اگر با این افرادی که در زیر کساء هستند با اهل آسمان و زمین مباحله کنی آسمان پاره پاره شده فرومی ریزد و زمین قطعه قطعه می شود و احدی بر فراز آن باقی نمی ماند.

ص: 37

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دست هایش را به سوی آسمان برافراشت و گفت: لعنت خدا بر کسانی که بر شما ستم روا دارند و اجر رسالتی که خداوند برای من مقرر نموده در حق شما فروگزاری کنند تا روز رستاخیز (1)

سید ابن طاووس متن کامل این حدیث را از کتاب تأویل ما نزل من القرآن فی النبی و آله (2) از محمد بن منکدر از پدرش از پدر بزرگش روایت کرده است. (3)

براساس نقل سید ابن طاووس، ابن حجاج حدیث مباحله را از 51 طریق روایت کرده است (4)

ما برای رعایت اختصار به 10 مورد یاد شده بسنده می کنیم و یادآور می شویم که علاوه بر موارد یاد شده حدیث مباحله از طرق راویان دیگری چون:

ابو ادريس مدنی، ابوقیس مدنی، انس بن مالک، براء بن عازب، بکر بن مسمار (سمال)، جریر بن عبدالملک حسن بصری، زبیر بن عوام، شهر بن حوشب، طلحة بن عبدالله، عامر بن شراحیل عامر بن وائله علباء بن احمر یشکری عثمان بن عفان مجاهد و یحیی بن نعمان نیز روایت شده است (5)

همه راویان واقعه مباحله ده نفری که حدیثشان را نقل کردیم و چهارده نفری که نامشان را بردیم، متفق القول هستند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در روز مباحله:

ص: 38

1- همان، ص 115

2- تألیف: محمد بن عباس بن علی مشهور به ابن حجاج متوفای بعد از 328ق

3- سید ابن طاووس، سعد السعود، ص 91 - 94

4- همان، ص 91

5- همان

علی فاطمه حسن و حسین عَلَیْهِمُ السَّلَامُ را برای مباحله با نصارای نجران آورد چنانکه امام کاظم عَلَیْهِ السَّلَامُ در حضور هارون بر آن ادعای اجماع نموده است (1)

تاریخ مباحله

در مورد سال مباحله اختلاف فراوان است.

عَلَمَه طباطبایی بر اساس یک سلسله شواهد آن را در سال ششم هجرت دانسته است. (2)

شیخ مفید آن را به دنبال فتح مکه اعلام کرده که با سال هشتم منطبق می شود. (3)

بسیاری از سیره نویسان چون: ذهبی، (4) ابن کثیر (5) و حلبی (6) آن را در سال وفود یعنی سال نهم هجری یاد کرده اند.

برخی دیگر آن را در ضمن حوادث سال دهم ذکر کرده اند (7)

سال نهم مقبول تر است، ولی اگر سال دهم باشد، با توجه به فاصله ی جُحْفَه تا مدینه که در حدود پنج روز است امکان حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و خاندان عصمت و طهارت در مدینه امکان پذیر می باشد.

ص: 39

-
- 1- شیخ مفید، اختصاص، ص 56
 - 2- طباطبایی، المیزان، ج 3، ص 267
 - 3- شیخ مفید، الارشاد، ج 1، ص 166
 - 4- ذهبی تاریخ الاسلام، ج 1، ص 695
 - 5- ابن کثیر، البدایة والنهاية، ج 5، ص 52
 - 6- حلبی، السیرة الحلبیة، ج 3، ص 244
 - 7- ابن اثیر، الكامل، ج 2، ص 293؛ ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 477

اما روز و ماه مباحله بنا بر مشهور روز 24 ذیحجه الحرام می باشد که آن را شیخ طوسی از امام کاظم عَلَیْهِ السَّلَامُ روایت کرده (1) و سید ابن طاووس آن را صحیح ترین روایات دانسته است. (2)

ص: 40

1- شیخ طوسی، مصباح المتعجد، ص 764

2- سید ابن طاووس، اقبال الأعمال، ج 2، ص 354

فصل دوّم : متن گسترده واقعه ی مباحله

اشاره

ص: 41

افتخار قرون و اعصار علامه، بزرگوار سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر، مشهور به سید ابن طاووس، متولد 15 محرم 589 و متوفای 5 ذیقعده الحرام 664 هـ- در کتاب ارزشمند خود «اقبال الأعمال» داستان مباحله را با اسناد صحیح و روایات صریح از کتاب: «المباحله» (1) تألیف ابوالمفضل شیبانی و از نسخه اصلی کتاب: «عمل ذی الحجة» (2) تألیف حسن بن اسماعیل بن اشناس (3) روایت کرده است. (4)

احیاگر احادیث اهل بیت علیهم السلام علامه مجلسی (1037 - 1110 هـ-) در دائرة المعارف بزرگ «بحار الأنوار» آن را به نقل از کتاب اقبال الأعمال درج نموده است. (5)

ص: 43

-
- 1- طهرانی، الذریعة، ج 19، ص 47
 - 2- مامقانی، تنقیح المقال، ج 18، ص 405
 - 3- از اساتید شیخ طوسی: الذریعة: ج 15، ص 344
 - 4- سید ابن طاووس، اقبال الأعمال، ج 2، ص 310 - 348
 - 5- مجلسی، بحار الأنوار، ج 21، ص 286 - 325

عَلَّامه سيّد عبدالحسين شرف الدين (1290 - 1377 هـ) در كتاب ارزشمند خود «الكلمة الغراء في تفضيل الزهراء» آرزو کرده که این بخش از كتاب اقبال استخراج، شده به صورت كتاب مستقل منتشر شود. (1)

آية الله شيخ منصور بيات (2) (1325-1420 هـ) از علمای بزرگ قطيف این کار را انجام داده و متن آن را در كتاب مباهله اش آورده است. سپس آن را عَلَّامه محقق حاج شيخ محمد رضا مامقانی با تحقیقات ارزنده به صورت كتاب مستقلی به عنوان: «المباهله برواية صاحب الإقبال» منتشر کرده است. (3)

اینک ترجمه ی آن را در اینجا می آوریم:

گفته اند که چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مکه را فتح کرد و عرب ها به فرمان او گردن نهادند فرستاده های خود را به سوی ملت ها روانه ساخت.

به دو پادشاه ایران و روم (کسری و قیصر) نامه نوشت و آن ها را به پذیرش اسلام فراخواند، در غیر این صورت به پرداختن جزیه و اطاعت مطلق یا نبرد خونین و خانمان سوز مهیا شوند.

این امر بر نصارای نجران و هم پیمان های آن ها، از عبد المدان (4) و قبيله ی بنی حارث بن كعب و سایر افرادی که به آن ها پناهنده شده

ص: 44

1- شرف الدين، الكلمة الغراء، ص 18 انتشارات دليل ما

2- شرح حالش شيخ على قطيفي الترشيف، ج 2، ص 412 - 451

3- چاپ 1385 ش. قم دليل ما

4- تيره ای از اشراف نجران که كعبه ی مشهور نجران که دورش طواف می کردند از آن آنان بود. زرکلی، الأعلام، ج 4، ص 153

بودند و در میان آن ها مقیم بودند از قبایل مختلف مسیحیان، اریسی ها، سالوسی ها، هم کیشان پادشاه خود، مارونی ها عابدان، نسطوری ها و دیگران گران آمد و دل هایشان دچار وحشت و اضطراب شد.

آن ها هم چنان دچار رُعب و وحشت بودند که فرستاده های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با نامه ای از آن حضرت بر آنان وارد شدند.

این فرستاده ها عبارت بودند از: عتبه بن غزوان، عبد الله بن (ابی) امیه، هدیر بن عبد الله (از بنی تیم بن مرّه) و صهیب بن سنان (از بنی نمر بن قاسط) که آن ها را به اسلام فراخواندند، که اگر پذیرا شوند برادر مسلمانان خواهند بود و اگر امتناع کنند و گردن فرازی نمایند، به پرداخت جزیه و فرمان برداری مهیا شوند در غیر این صورت همگی آماده نبرد شوند.

در نامه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، این آیه شریفه آمده بود:

(قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا آذِينَ بَعْضًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَا مُسْلِمُونَ)؛

ای اهل کتاب! بیایید بر سخنی که بین ما و شما یکسان است - بایستیم - جز خدا را نپرستیم چیزی را شریک او قرار ندهیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خدا به خدایی اخذ نکنیم پس اگر اعراض کنند بگوئید: گواه باشید

که مسلمان هستیم. (1)

ص: 45

گفتند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با هیچ قومی نمی جنگید جز این که نخست آن ها را به پذیرش اسلام دعوت می کرد.

با ورود فرستاده های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و رسیدن نامه ی آن حضرت به ، دستشان بر وحشت و نفرت آن ها افزوده شد به کلیسای بزرگ خود پناه بردند ، دستور دادند که آن جا را فرش کنند و دیوارهای آن را با حریر و دیبا آذین بستند، صلیب بزرگ خود را که از طلا و جواهر نشان بود و قیصر بزرگ آن را برای ایشان فرستاده بود، برافراشتند.

قبیله ی بنی حارث بن کعب در آن مراسم حضور پیدا کردند.

بنی حارث جنگاوران و تکسواران میدان نبرد بودند و توده عربها ایشان را از دوران جاهلیت به این عنوان می شناختند.

پس همه ی مردم برای مشورت و رایزنی گرد آمدند، سپس دیگر قبایل، همه ی چون، مذحج، عک، حمیر، انمار، همسایگان و منسوبان آن ها به جمع آن ها پیوستند (1) همگی از ترس و نگرانی برآشفته و پریشان بودند.

کسانی که از آن ها در مورد تسلیم و پذیرش اسلام سخن گفته بودند، از سخن خود برگشتند و درباره این که به صورت دسته جمعی برای پیکار با پیامبر اسلام به مدینه بروند هم داستان شدند.

[سخنان ابو حارثة]

ابو حارثة حصین بن علقمه، که اسقف اعظم، دانشمند، فرزانه، استاد

ص: 46

1- برای شناخت این قبائل مراجعه شود به: أنساب سماعی؛ جمهرة انساب العرب ابن حزم؛ معجم قبائل العرب كحاله؛ نهاییة الارب قلقشندی و غیر آن ها

مدارس و پیشوای آن ها، از خاندان بنی بکر بن وائل بود، چون دید که همگی به جنگ افروزی هم داستان شدند، برخاست، پیشانی بندی خواست، ابروهای خود را که روی دیدگانش فرو ریخته بود، با آن بست.

ابو حارثه 120 سال داشت ولی هنوز از پانفتاده بود و از قدرت تشخیص و تدبیر برخوردار بود، خدا پرست و مؤمن به حضرت عیسی عَلَیْهِ السَّلَامُ بود، ولی در نهان به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم معتقد بود و آن را از قوم خود، حتی از نزدیکانش مخفی مینمود.

به عصای خود تکیه کرد و به ایراد خطبه پرداخت:

هان ای خاندان بنی عبد الممدان آرام باشید، عافیت و سعادت را پاس بدارید که این دو نعمت همواره در پرتو صلح و آرامش امکان پذیر است.

به سوی این قوم با متانت و وقار همانند مورچگان گام بردارید از شتاب زدگی و خشم بی محابا پرهیز کنید که بیگدار به آب زدن عاقبت خوشی ندارد.

به خدا سوگند! شما برای اقدام کردن به کاری که هنوز انجام نداده اید توانا تر هستید از جبران نمودن کاری که انجام داده اید.

آگاه باشید که همواره نجات در گرو تائی و بردباری است. آگاه باشید که خویشتن داری بهتر از اقدام شتاب زده می باشد. گاهی یک سخن بیش از یک حمله مؤثرتر می باشد.

این را گفت و ساکت شد.

ص: 47

آنگاه کرز بن سبرة حارثی، که بزرگ خاندان بنی حارث بن کعب بود، و در میان قبیله ی خود پیشوا، مطاع، نافذ و فرمانده جنگ بود، برخاست و خطاب به ابو حارثه گفت:

ای ابو حارثه! ریه هایت باد کرده دلت به ترس و لرز افتاده همانند کسی که در چنگال درنده ای اسیر شده باشد، پریشان و هر استاک گشته ای برای ما داستان می سرایی و ما را از جنگ و نبرد می ترسانی.

به خدا سوگند تو از ارزش تحمل بارهای گران آگاهی و آن کار بزرگی است.

تو از رویارویی با جنگ های خانمان برانداز مطلع هستی.

تو بر راست کردن کژی های پادشاه ستمگر توانایی تو می دانی.

که ما ارکان «رایش» (1) و «ذومنار» (2) هستیم.

ما بودیم که پایه های سلطنت آن ها را استوار ساختیم و سیطره آن ها را گسترش دادیم.

پس کدامین روز از روزهای پیروزی ما را انکار می کنی و یا به کدامیک از آن ها خرده می گیری!؟

کرز هنوز مشغول سخنرانی بود که پیکان تیری که در دستش بود،

ص: 48

1- رایش از اولاد سام بود که فرزندانش به یمامه کوچ کردند زرکلی، الأعلام، ج 3، ص 10

2- أبرهة بن حارث از پادشاهان یمن، بود در مسیر سپاهیان مناره بنا کرده بود به ذوالمنار مشهور شده زرکلی الأعلام، ج 1، ص 82

در اثر شدت خشم و عصبانیت در دستش فرورفت، بدون این که متوجه شود.

وقتی که از سخن گفتن ایستاد، «عاقب» که نامش: «عبدالمنسیح بن شرحبیل» بود و در آن ایام رئیس قوم و صاحب نفوذ بود و همگان در هر کاری از او مشورت می گرفتند، به او گفت:

رویت سفید، خانه ات آباد، سایه ات گسترده و پناه دهی ات استوار باد.

به حق پیشانی های غبار گرفته-در اثر سجده- سوگند که از نژادی صمیمی، تباری گران مایه و عزتی پایدار سخن گفتی. ولی ای ابا سبره، هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد. در هر زمانی مردانی هستند که به روز خود شبیه تر از روزگار گذشته اند.

این روزگار است که نسلی را نابود می کند و نسل دیگری را جایگزین می سازد.

سلامتی بهترین پوشش است.

برای آفت ها نیز اسبابی هست که مهمترین آن ها کوبیدن در آن هاست.

پس عاقب ساکت شد و سرش را پایین انداخت.

بعد از آن «سید» که نامش «اهتم بن نعمان» بود(1) و خود در آن ایام اسقف نجران، بود و در مقام و منزلت همتای عاقب بود، از قبیله ی عامله و در ردیف قبیله لحم بود، به عاقب روی کرد و گفت:

ص: 49

1- طبرسی نام او را «ایهم» ثبت کرده است. طبرسی، اعلام الوری، ج 1، ص 254

بخت بلند و جایگاهت مرتفع باد ای ابو وائله!

هر برقی درخششی دارد و هر سخن حقی نورانیتهی دارد لکن سوگند به خداوند خرد، آفرین که آن درخشش را جز

شخص بینا نمی بیند.

شما و این دو تن با این سخنانی که گفتند به سوی دو راه هموار و ناهموار راهنمایی، کردید هر یک از شما علیرغم اختلاف نظری که دارید سهم وافر از رأی درست و اندیشه استوار دارید به شرط آن که در جای صحیح به کار گرفته شود.

این مرد قرشی، شما را به کاری بزرگ و امری سترگ فراخوانده است.

پس آنچه در این رابطه دارید بگویید و تصمیم بگیرید، یا تسلیم شوید و اطاعت کنید و یا تن به جنگ دهید.

عتبه، هدیر و عدّه ای از اهالی نجران سخن گفتند، آنگاه «کرز بن سبره» با همان صلابت و استواری، بار دیگر لب به سخن گشود و گفت:

آیا از دین و آیینی که در رگ های ما ریشه دوانیده و نیاکان و سلاطین ما بر آن در گذشتند، سپس دیگر اقشار عرب آن را از ما آموختند دست برداریم؟

آیا شتاب زده و نسنجیده به پذیرش این دین (اسلام)، بشتابیم یا به پرداخت جزیه که بسیار خفت بار و تحقیر آمیز است، گردن نهیم؟

نه، هرگز، سوگند به خدا باید شمشیرها را از نیام برکشیم و

ص: 50

زنان ما از فرزندانشان چشم بپوشند ، تا ما و محمّد به خونمان غلطان شویم و خداوند متعال به هر کسی که بخواهد نصرت دهد و پیروزی عنایت کند.

سید به او گفت:

ای ابا سیره! بر خودت و بر ما رحم کن، شمشیر کشی، شمر کشی به دنبال می آورد همه ی عرب ها در برابر محمّد سر تسلیم فرود آورده اند و از وی فرمان می برند ، اینک فرمان او بر همه ی صحرائشین ها و شهرنشین ها نافذ است و دو پادشاه بزرگ ایران و روم به او چشم دوخته اند.

سوگند به روح القدس، اگر به سوی شما عزیمت کند، همه ی طرفداران شما از اطراف شما پراکنده می شوند و شما تار و مار می شوید و همانند دیروز که از میان رفته نابود می شوید و بسان گوشتی می شوید که در زیر ساطور باقی می ماند.

آنگاه سید خطاب به «جهیر بن سراقه ی باری» که از زنداقه ی مسیحیان و مورد تکریم سلاطین نصارا بود و در نجران اقامت داشت گفت:

رأی من آن است که شما به محمّد نزدیک شوید و به برخی از خواسته های او تن دهید آنگاه فرستاده های خود را به سوی زمامداران مسیحی که هم کیش شما هستند گسیل دارید. به نزد قیصر ، پادشاه بزرگ روم ، به نزد پنج پادشاه سیاه: سلاطین سودان ، نوبه ، حبشه، علوه و رعاً، همچنین سلاطین راحت مریس و قبط که همگی مسیحی هستند.

ص: 51

همچنین نزد شاهان، غسان، لخم، جذام، قضاعه و دیگر بستگان شما که به شام رفته اند و آن جا اقامت جسته اند که همگی از، خویشان یاران و یاوران شما هستند و همکیش شمایند هم چنین به نزد نصارای حیره از بندگان و غیر آن ها که قبایل تغلب بنت وائل و ربیعه بن نزار که به آن ها تمایل پیدا کرده اند. پس نمایندگان شما شتابان از شهرها عبور کنند و برای دین خود یاری بطلبند.

پس رومیان به سوی شما می آیند سیاهان همانند اصحاب فیل به یاری شما می شتابند و نصارای عرب از ربیعه الیمن به سوی شما روی می کنند.

آنگاه شما با این نیروهای کمکی و دیگر افرادی که به حمایت از شما، برخاستند حرکت می کنید و به سوی محمد عزیمت می کنید. تا همگی او را نابود کنید تا بازمانده پیروانش شکست خورده به سوی شما بیایند و ساکنان شهر او بر سرش بریزند و چیزی نمی گذرد که او ریشه کن می شود و آتشی که برافروخته خاموش می شود و شما مقام و جایگاه بلندی به دست می آورید و عربها به طرف دین شما سرازیر میشوند.

آنگاه این کلیسای شما شکوه خاصی پیدا می کند و همانند کعبه ای که در سرزمین تهامه است، زیارتگاه همگان شود. این رأی من است فرصت را غنیمت بشمارید که دیگر برای شما رأی بهتری نخواهد بود.

همگان سخنان او را پسندیدند و به شدت تحت تأثیر سخنان او قرار، گرفتند نزدیک بود که برای انجام دادن پیشنهاد وی پراکنده شوند...

در میان ایشان مردی بود از خاندان «ربیعة بن نزار» از قبیله بنی قیس بن ثعلبه» مشهور به «حارثة بن اثال» که پیرو آیین حضرت عیسی علیه السلام بود.

حارثة از جای برخاست و خطاب به جهیر ابیات زیر را انشاد کرد:

متی تقد بالباطل الحق یأبه *** وإن قدت بالحق الرواسی ینقد

إذا ما أتیت الأمر من غیر بابه *** ضللت وإن تقصد إلی الباب تهتد

اگر با زمام باطل حق را بکشی امتناع می کند ولی اگر با زمام حق کوه ها را بکشی، گردن می نهند.

اگر در کاری از غیر درش وارد شوی، گمراه می شوی، ولی اگر از در وارد شوی هدایت می یابی.

آنگاه حارثة به سید، عاقب، کشیش ها، راهب ها و توده نصارای نجران روی کرد و گفت:

اطاعت، اطاعت، ای فرزندان حکمت و بازماندگان حاملان حجت به خدا سوگند خوشبخت کسی است که از موعظه سود ببرد و از پذیرش پند و اندرز روی برنتابد.

هان! من به شما هشدار می دهم و سخنان حضرت عیسی علیه السلام را یادآوری می کنم.

آنگاه سخنان حضرت مسیح علیه السلام را به عنوان وصیت به وصی اش «شمعون بن یوحنا» و خبر دادنش از آنچه بر سر اُمّش در اثر اختلاف پیش خواهد آمد به یاد آورد.

سپس از حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ سخن گفت و فرمان حق تعالی را خطاب به

حضرت عیسیٰ یادآور شد که می فرماید:

ای پسر کنیزم! کتاب مرا با قدرت بگیر و آن را برای مردم سوریه با زبان خودشان تفسیر کن و به آن ها بگو:

منم خدا که معبودی جز من نیست، منم آن خدای زنده پاینده آفریدگار و جاودان که هرگز دستخوش حوادث

نمی شود و زوال ناپذیرم.

من پیامبران و کتاب هایم را برای رحمت، نورانیت و حفاظت بندگانم فرو فرستادم.

اینک برترین پیامبرانم «احمد» که برگزیده من از میان مخلوقاتم می باشد آن بنده ام «فارقلیطا» را در دوران فترت فرو می فرستم. (1)

او را در زادگاهش «فاران» (2) که جایگاه پدرش ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ است مبعوث می کنم و تورات جدیدی بر او نازل میکنم که با آن دیدگان، کور، گوشهای کر و دل های بسته را باز میکنم.

خوشا به حال کسی که آن روزگار را درک کند، به سخنانش گوش فرادهد، به او ایمان بیاورد و از نوری که می آورد پیروی کند.

ص: 54

1- فخر الاسلام به تفصیل در مورد فارقلیط سخن گفته و اثبات کرده که به معنای «احمد» و «محمد» می باشد. انیس الأعلام، ج 1، ص 8 - 18 : آیت الله سبحانی نیز در کتاب موعود اناجیل به تفصیل در این زمینه شرح داده است.

2- در کتاب حیقوق نبی بشارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از «فاران» آمده [کتاب مقدس، عهد قدیم حیقوق نبی : 3/3] و در سفر پیدایش به سکونت حضرت اسماعیل و مادرش در فاران تصریح شده است. [همان سفر پیدایش : 21/21] و تردیدی نیست که حضرت اسماعیل و مادرش هاجر در مکه اقامت داشتند.

ای عیسی! هر وقت از آن پیامبر یاد کردی صلوات بفرست، که من و فرشتگانم بر او صلوات می فرستیم.

هنگامی که سخنان «حارثه بن اثال» به اینجا رسید، دنیا برای سید و عاقب تیره و تار شد، آن ها کراحت داشتند که این سخنان در حضور توده مردم گفته شود و بشارات حضرت عیسی عَلَیْهِ السَّلَامُ پیرامون حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم به صراحت بازگو شود.

زیرا آن ها در میان نصارای نجران جایگاه بلندی داشتند و در میان همه ی سلاطین مسیحیان مقام و منزلتی داشتند و در میان توده های نصرانی بسیار محترم بودند.

ترسیدند که این موضوع باعث از بین رفتن موقعیت آن ها شود و دیگر مردم از آن ها اطاعت نکنند و جایگاه آن ها به کلی متزلزل شود.

پس عاقب رو به حادثه کرد و گفت:

ای حارثه! آرام باش، تند نرو، که مخالفان سخن تو بیش از موافقان آن می باشد، گاهی یک سخن بلای جان گوینده اش می شود و دل ها از شنیدن سخنان حکمت که شکافته شود، رم می کنند و از رمیدن دلها بترس که هر سخن جایی دارد و هر نکته مقامی.

کامیابی در چیزی است که ترا به ساحل نجات برساند و جامه ی عافیت بر تو بپوشاند.

پس هرگز چیزی را به جای آن برنگزین که من آنچه شرط بلاغ بود به تو گفتم.

این را گفت و ساکت شد.

سید لازم دید که با عاقب هم سخن شود و او را تنها نگذارد، پس به حارثه رو کرد و گفت:

من همواره ترا شخص با فضیلتی می دانستم که فضل و دانش تو صاحبان عقل و اندیشه را به سوی تو جذب می کرد مبادا بر مرکب خیره سری سوار شوی و به سوی سراب بتازی.

اگر دیگران در این کار معذور باشند، کسی ترا معذور نمی دارد.

ابو وائله که ولی امر ما و سرور ماست، ترانکوهش نکرد، پس آن را قدر بدان و او را سپاس گوی.

شما می دانید که این ظهور کننده در میان قریش دوران کوتاه است و به زودی از بین می رود، ولی بعد از او نسلی پدید می آید که در پایان آن پیامبری با حکمت، بیان، شمشیر، و سیطره مبعوث می شود که سلطنت پایداری خواهد داشت امتش به شرق و غرب عالم فرمانروا می شوند و از تبار اوست آن پادشاه ظفر مندی که بر همه ی بلاد زمین فرمانروا می شود و بر همه ی ادیان پیروز می گردد و سلطنتش بر آنچه شب و روز طلوع می کند گسترش می یابد.

ای حارثه! این آرزوی بلندی است که تا رسیدن به آن روزگاری دراز در پیش است و عمر ما به آن کفاف نمیدهد. ای مرد بزرگ به آنچه از دین خود می دانی چنگ بزن و از دلبستگی به چیزی که زودگذر است و ناپایدار، به دور باش. که ما برای روزگار خود آفریده شده ایم و برای فردا افراد دیگری آفریده شده اند.

حارثة بن اُتال در پاسخ گفت:

خاموش باش ای ابو قره کسی که برای آینده اش برنامه ای نداشته باشد از امروزش بهره ای نخواهد داشت.

از خدا اندیشه کن تا او را در جایگاهی که جز او پناه دهی نیست، بیابی.

از وائله بخوبی یاد کردی او عزیز و ارجمند است، فرمانش مطاع و سینه اش فراخ است.

همگان برای کسب فضیلت به سوی ایشان و شما روی می آورند اگر کسی به دلیل فضیلت و دانش از پند و اندرز نیاز، باشد شما دو نفر هستید.

لکن سخنان حکیمانه سخن ناب و نغز و پرمغزی است که به اهلش تقدیم می شود.

شما دو تن بیش از همه شایسته اید که به این سخنان گوش فرا دهید زیرا که شما مالک میوه های دل ما هستید و ولی امر ما در امور دینی ما هستید.

به هوش باشید و به هوش بیایید، جایگاهی را که کرانه های آن برای شما روشن شده خوب ببینید، در آنچه بر عهده شماست امروز و فردا نکنید.

در آنچه خداوند به شما عنایت کرده، خدا را در نظر بگیرید و در انجام وظیفه ای که بر دوش شماست سستی نکنید، که هر کس زمام کار را طولانی کند، فریب کاری او را هلاک می کند.

ولی کسی که بر مرکب احتیاط سوار شود، در راه امن قرار می گیرد و از مهلکه ها نجات پیدا می کند.

کسی که از عقلش پند و اندرز بطلبد خود عبرت می اندوزد و مایه ی عبرت دیگران نمی شود.

کسی که برای خدا اخلاص بورزد، خداوند بزرگ او را در زندگی عزیز و در آخرت کامیاب می فرماید.

آنگاه روی به عاقب کرد و در مقام سرزنش و نکوهش او گفت:

ای ابو وائله! تو گفتی که «مخالفان سخن من بیش از موافقان آن است» به خدا سوگند، چنین سخنی شایسته نبود که از تو سر بزند زیرا تو و همه ی ما پیروان انجیل از سیره حضرت عیسی عَلَیْهِ السَّلَامُ در مورد حواریان و دیگر افراد با ایمان از قوم خود آگاهیم این سخن از تو لغزش آشکاری بود که جز توبه و اعتراف به آنچه مورد انکار قرار گرفت، آن را نمی شویید.

چون سخن به اینجا رسید رو به سید کرد و گفت:

هیچ شمشیری نیست، جز این که روزی کند می شود و هیچ دانشمند فرزانه ای، نیست جز این که دچار لغزش می شود هر کس از اشتباه خود دست بردارد و آن را رها کند سعادت مند و فرزانه است که آفت و مصیبت وقتی است که بر اشتباه خود پافشاری کند.

تو در سخنان خود از دو پیامبر یاد کردی که به خیال تو بعد از حضرت مسیح فرزند حضرت مریم بتول مبعوث می شوند. پس آنچه در کلام حضرت عیسی آمده است چه می شود؟

مگر نمی دانی که حضرت عیسی خطاب به بنی اسرائیل فرمود چگونه می شود حال شما آنگاه که من به سوی پدرم و پدرتان برده شوم پس از من زمانی بر شما می گذرد پس راستگو و دروغگویی می آیند.

پرسیدند: آن دو نفر راستگو و دروغگو کیانند، ای مسیح خدا؟ فرمود اما راستگو پیامبری است از نسل حضرت اسماعیل و اما دروغگو پیامبر نمایی از بنی اسرائیل است.

آن پیامبر راستگو با رحمت و جنگ و ستیز مبعوث می شود تا دنیا باقی است پادشاهی و سلطنت او پایدار خواهد بود. اما آن دروغگو پس ناپایدار است و به نام «مسیح دجال» شناخته می شود پس مدت بسیار اندکی حکومت می کند و خداوند او را به دست من هلاک می کند.

پس حارثه خطاب به توده مسیحیان گفت:

من شما را هشدار می دهم که از یهودیانی که پیش از شما بودند، الگو نگیرید، که به آن ها از دو مسیح خبر داده شد:

(1) مسیح رحمت و هدایت

(2) مسیح ضلالت و گمراهی

برای هر یک از آن ها نشانه ها و علامت هایی گفته شد.

آن ها مسیح هدایت را انکار کردند و به مسیح دجال که مسیح ضلالت و گمراهی است ایمان آوردند و چشم انتظار او شدند، در فتنه فرو رفتند و نتایج آن را تجربه کردند.

آن ها پیش تر کتاب خدا را پشت سرشان انداختند. پیامبران خدا و بندگان عدالت خواه را کشتند پس خداوند متعال به

سبب اعمالشان بصیرتی را که به آن ها عطا کرده بود، از آن ها گرفت و به جهت ظلم و ستم سلطنتشان را از آن ها سلب کرد آن ها را به ذلت و خواری مبتلا کرد و مسیرشان را به سوی دوزخ قرار داد.

عاقب گفت :

ای حارثه ! تو از کجا می دانی که این پیامبر موعود که در کتاب ها یاد شده همان فرد ساکن یشرب باشد؟!

شاید همان پسر عمویت که مقیم یمامه است باشد که او نیز همان مطالبی را می گوید که همان شخص قرشی می گوید.

هر دو از نسل حضرت اسماعیل هستند و هر دو پیروانی دارند که به نبوتشان گواهی می دهند و به رسالتشان اعتراف می کنند آیا در میان آن ها فرقی می بینی که برای ما توضیح دهی؟

[پاسخ حارثه به پرسش عاقب]

حارثه گفت:

آری، من در میان آن ها فرقی می بینم که بزرگتر و دورتر از فاصله ی زمین و آسمان است.

این فرق همان کرامات و معجزاتی است که به وسیله ی آن حجت خدا شناخته می شود و حَقَّانیت او در دل باور داران به مقام انبیا و رسولان ثابت می شود.

درباره ادعا کننده مقیم یمامه، همان که فرستاده های شما کاروان های شما و دیگران و عشایری که برای طلب علفزار به

ص: 60

یمامه سفر می کنند برای شما خبر آورده اند، بر باطل بودن ادعای او برای شما بس است.

آیا پرسشگران و خیر آوران به شما خبر نداده اند که گروهی از طرف مسیلمه به یثرب، رفته محضر حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم شرفیاب شده آنچه از بنی قیله (1) دیدند و شنیدند برای مسیلمه خیر، آوردند که هنگامی که احمد (حضرت) محمد صلی الله علیه و آله وسلم به یثرب، آمد چاه های ما کم آب بود و آبهای ما شور بود پیش از آمدن او ما آب شیرین و گوارایی نداشتیم با آمدن او آبهای ما شیرین شد، از آب دهان مبارکش در چاه ها انداخت شیرین و گوارا شد چاههای کم، آب پر از آب شد و همانند دریا گردید.

بنو قیله گفتند: حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم بر دیدگان افرادی که به چشم درد مبتلا بودند و بر روی زخم های افرادی که جراحی، داشتند از آب دهان مبارکش زد، همان لحظه بهبودی یافتند دیگر از درد چشم و جراحی ناله نکردند. و بسیاری از نشانه ها و معجزات فراوان که از آن حضرت مشاهده کردند.

آنگاه از مسیلمه خواستند که او نیز از این کرامت ها نشان دهد، او نیز با اکراه جواب مثبت داد همراه آن ها به کنار چاه ها، رفت از آب دهانش در آن ها ریخت.

چاه هایی که آب شیرین داشت، آبش شور شد، که دیگر قابل شرب نبود!

ص: 61

1- «قیله نیای دو خاندان بزرگ انصار اوس و خزرج می باشد

در برخی از چاه‌ها که کم‌آب بود، از آب دهانش ریخت، خشک شد، حتی یک قطره در آن نماند! در چشم شخصی که درد چشم داشت از آب دهانش ریخت به کلی کور شد! در زخم برخی از افراد که جراحی داشت از آب دهانش ریخت، کل بدنش به پستی مبتلا شد.

مردم پس از دیدن این ناهنجاری‌ها از وی پرس و جو کردند. مسیلمه گفت: شما بد اتمی هستید برای پیامبر خود و بد عشیره‌ای هستید برای پسر عمویان!

ای مردم! شما وقتی این کارها را از من خواستید که درباره آن‌ها به من وحی نشده بود. اینک در مورد موها و بدن هایتان به من اذن داده شده نه در مورد آبها و چاهها، ولی این اذن فقط در مورد کسانی است که به من ایمان آورده باشند ولی در مورد کسانی که در نبوت من تردید داشته باشند آب دهان من بر گرفتاری‌شان می‌افزاید.

الآن هر کس می‌خواهد بیاید و من در چشمش و بدنش آب دهان بریزم.

گفتند: به جان پدرت سوگند که دیگر کسی از ما چنین کرامتی از تو نمی‌خواهد ولی می‌ترسیم که اهل یثرب بر ما شتمات کند. پس همگی از وی روی بر تافتند، ولی حرمت خویشاوندی و همشهری‌بودنشان را حفظ کردند

سید و عاقب به شدت خندیدند و پای در زمین کوبیدند و گفتند:

آری تفاوت بین این دو مرد راستگو و دروغگو، تفاوت نور و ظلمت و تفاوت حق و باطل است.

پس از آن که حق بر همگان روشن شد عاقب خواست در مورد مسیلمه اعاده حیثیت، کند و جایگاه او را بالا ببرد تا او را همسنگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم جلوه دهد و به این وسیله منزلت والایی را که در میان نصارا به دست آورده بود نگه دارد. از این رهگذر گفت:

اگر چه این مرد از قبیله بنی حنیفه (مسیلمه) در مورد ادعایش که خداوند او را مبعوث کرده، دروغ گفته و سخنانی گفته که حق او نبود ولی هنر بزرگی نشان داده که قوم خود را از پرستش بت نجات داده و به پرستش خدای رحمان رهنمون شده است.

حارثه گفت:

ترا سوگند به آن خدایی که زمین را گسترد، و خورشید و ماه را با نام خود روشنی بخشید، آیا در میان آنچه خداوند در کتاب های پیشین نازل فرموده، می یابی که فرموده باشد:

من خداوندی هستم که جز من معبودی نیست، من جزا دهنده روز جزایم کتاب هایم را فرستادم و پیامبرانم را مبعوث کردم تا بندگانم را از دامهای شیطان رهایی دهم و آن ها را در روی زمین و در میان بندگانم همانند ستاره های درخشان آسمان قرار دهم تا با وحی من و به فرمان من مردمان را هدایت کنند. پس هر کس از آن ها اطاعت کند از من اطاعت کرده و هر کس نسبت به آن ها نافرمانی کند، نسبت به من نافرمانی کرده است.

لعنت من، لعنت فرشتگان و لعنت بندگانم بر آن کس که ربوبیت مرا انکار کند، یا یکی از بندگانم را شریک من قرار

ص: 63

دهد، یا یکی از پیامبرانم یا رسولانم را تکذیب کند یا به دروغ بگوید که به من وحی شده در حالی که به او وحی نشده، باشد یا سلطنت مرا تحقیر کند یا ردای سلطنتم را به باطل بر تن کند یا بندگانم را گمراه کند و از من دور سازد.

تنها کسی از من اطاعت کرده که بر فرمان من آگاه باشد و مرا آن گونه اطاعت کند که من اراده کرده ام و از بندگانم خواسته ام. اگر کسی راه دیگری برگزیند و از راهی که به وسیله ی پیامبرانم ترسیم کرده ام، نرود، عبادتش جز بر دوری اش از من نمی افزاید.

عاقب گفت:

آرام باش، من گواهی می دهم که تو حق را بیان کردی.

حارثه گفت:

به چیزی جز حق نباید گردن نهاد، و بعد از حق پناهی نیست، از این رهگذر من گفتم آنچه را گفتم.

سید که مردی جدلی و حيله گر بود، سخن او را قطع کرد و گفت:

به نظر من این مرد قرشی دینی را که آورده فقط برای قوم خود از فرزندان اسماعیل آورده است ولی ادعا می کند که برای همه مردمان مبعوث شده است.

حارثه گفت:

ای ابو قره! آیا اطلاع داری که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را خداوند فقط برای قوم خودش فرستاده است؟

ص: 64

سید گفت: آری.

حارثه گفت: آیا به این مطلب شهادت می دهی؟!

سید گفت: وای بر تو، آیا می توان شواهد را نادیده گرفت، آری من بدون تردید گواهی می دهم همه ی کتاب های کهن بر آن گواهی می دهند.

حارثه خنده کنان سر به زیر سر به زیر انداخت و با انگشت اشاره بر زمین میزد.

سید گفت: ای پسر اثال! چرا می خندی؟

حارثه گفت: از تعجب خنده ام گرفت. سید گفت: مگر آنچه شنیدی تعجب دارد؟

حارثه گفت:

آری چقدر شگفت آور است مردی که درس خوانده، حکمت آموخته می گوید که خداوند کسی را به پیامبری مبعوث کرده و با روح القدس تأیید نموده ولی دروغگو و شیاد است یعنی به دروغ می گوید به من وحی شده، در حالی که وحی نشده است پس همانند کاهنان حق و باطل را به هم می آمیزد و راست و دروغ را در هم می بافد.

پس سید ساکت شد و فهمید که سخن گزاف گفته و محکوم به سکوت می باشد.

گویند که حارثه در نجران غریب بود از این رو عاقب که از سخنان تند و آزار دهنده اش خطاب به سید به شدت جریحه دار شده بود، روی به حارثه کرد و گفت:

ص: 65

دیگر بس است ای مرد از بنی قیس بن ثعلبه، جلوی تیزی زبانت را بگیر تنور جاهلی خود را برای ما این قدر گرم نکن، گاهی کلمه ای سَر آدم را به باد می دهد، گاهی برای سخنانش سری تکان می دهند ولی همین سخن او را به قعر تاریکی می اندازد.

ای بسا یک کلمه موجب می شود که دل های کینه توز به صلح و آشتی روی آورند.

از سخنانی که دل ها را به انکار وا می دارد پرهیز کن اگر چه خود برای آن عذری داشته باشی.

بدان که برای هر چیزی نمودی هست، نمود انسان عقل است، نمود عقل ادب است و برای ادب دورقم نمود متصور است:

یکی، طبیعی و مطابق سرشت آدمی؛ و دیگری آموختنی و کسب کردنی؛ بهترین آن ها ادب خدادادی است.

از ادب و حکمت خدا این است که انسان برای سلطنت خدا جایگاه ویژه ای قائل باشد که برای فرد دیگری چنین حقی قائل نباشد.

این سلطنت و سیطره الهی ریسمان محکمی است، بین خدا و مخلوقات خدا.

سلطنت نیز بر دو قسم است: سلطنت غلبه و قدرت و سلطنت حکمت و شریعت، که در این میان سلطنت حکمت برترین است.

تو می دانی که خداوند مآنان با لطف و احسان خود ما را بر زمامداران و سلاطین خود برتری داده، و در نتیجه ما را بر همگنان حاکم و مسلط نموده است.

اینک حق را برای حق دار بشناس، تا نکوهشی بر تو نباشد.

سپس گفت:

اما آن مرد قرشی که در مورد آیات و بیناتش به تفصیل سخن گفتی و درست گفتی، ما محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را خوب می شناسیم و به نشانه های آن کاملاً باور داریم.

تو نشانه های قدیم و جدید او را برشمردی، جز یک نشانه که برترین و بارزترین آن هاست. این نشانه همانند سر نسبت به بدن است که هیچ پیکری بدون سر هیچ پیکری بدون سر تاب مقاومت ندارد.

اندکی مهلت بده تا گزارش ها را جست و جو کنیم و در مورد آنچه به ما رسیده تحقیق کنیم.

اگر آن نشانه ی فراگیر و نهایی را در او پیدا کنیم پیش از هر شخص دیگری به او ملحق می شویم و از او امرش اطاعت می کنیم وگرنه بدان که رسالت و سفارت از سوی پروردگار هرگز دستخوش تغییر نمی شود و حکمت او عوض نمی شود.

حارثه به وی گفت:

تو فریاد زدی و سخنانت را به گوش همگان رساندی، من نیز آن را شنیدم و اطاعت کردم، اینک بگو بدانیم، آن آخرین نشانه ای که باقی مانده و فقدان آن ترا بیمناک کرده و بعد از یقین در تو تردید ایجاد نموده چیست؟

عاقب گفت:

آری، ابوقرّه آن را به روشنی برای تو بازگو کرد، ولی تو راهی دیگر انتخاب کردی و بیهوده با ما جدال کردی.

ص: 67

حارثه گفت:

پدر و مادرم به فدای تو تو نیز آن را برایم روشن کن.

عاقب گفت:

کسی که حق را بشناسد و بر آن گردن نهد و از آن روگردان نشود و بر آن احاطه پیدا کند، سعادت‌مند و رستگار می باشد. ما و شما از نویدهای کتب آسمانی آگاه هستیم که این کتاب ها به صراحت و قاطعیت به زبان هر ملتی در مورد «احمد» آن پیامبر هشدار دهنده نوید داده، که امتش بر شرق و غرب جهان سیطره پیدا می کند و بعد از وی پیروانش به یک سلطنت پایدار می رسند.

پیشتر آن ها حکومت را از نزدیک ترین فرودشان به آن پیامبر، از نظر پیروی و خویشاوندی، غصب می کند آنگاه امت نیز از روی عداوت و دشمنی دست به توسعه می زنند و روزگاری بس دراز حکومت می کنند و در جزیره العرب احدی نمی ماند جز این که از روی رغبت و یا از ترس از او پیروی می کند.

بعد از مشقت فراوان و تحمل سختی ها روزگار به آن ها پشت می کند سلطنت و قدرتشان فرو می پاشد و به حکومت های کوچک و منطقه ای تبدیل می شوند و شبیه کرم های بینی اشتران و گوسفندان می گردند.

آنگاه حکومت به دست غلامان و بردگان می افتد با زور و خشونت نسل به نسل حکومت می کنند و روزگار بر مردم سخت می شود و بلاها آن ها را فرا می گیرند و مرگ بر آن ها از

ص: 68

آن زندگی فلاکت بار محبوب تر می شود.

این زندگی فلاکت بار نتیجه ی ندانم کاری ها و اشتباهات زمامدارانی است که بر آن ها حکومت می کنند، ولی صلاحیت آن را ندارند.

پس دین، آن ها را همانند آب دهان دور می ریزد و نشانه های دین از بین می رود و آثار دین گام به گام روی به نابودی می رود و جز نام آن باقی نمی ماند و فاتحه ی دین خوانده می شود.

در آن روزگار مؤمن، غریب و تعداد دینداران بسیار اندک است جز تعدادی اندک همگان از عنایت پروردگار نومید می شوند.

عده ای گمان می کنند که خداوند پیامبرانش را نصرت نمی کند و به وعده هایش جامه ی عمل نمی پوشاند. هنگامی که شداپد آن ها را احاطه کرد و طاقت آن ها را از بین برد، آنگاه خداوند نصرت خود را فرو می فرستد و بندگان را به وسیله ی مردی از نسل احمد (صلی الله علیه و آله وسلم) یاری می کند خداوند ناگهان او را می آورد آسمان ها و آسمانیان بر او درود می فرستند زمین و آنچه بر روی زمین است از درندگان، پرندگان و آدمیان از آمدن او خشنود می شوند، زمین برکات و زیور آلاتش را بیرون می ریزد، زمین گنج ها و گنجینه هایش را آشکار می کند، تا به وضع عهد حضرت آدم برگردد.

در آن ایام فقر، بیماری و نکبت هایی که بر سر پیشینیان فرود می آمد، از آن ها برداشته می شود. امتیّت همه جا را فرا

می گیرد، زهر هر حیوان گزنده، چنگال هر حیوان درنده و نیش هر حیوان نیشدار گرفته می شود، کودکان نوپا با مارهای افعی بازی می کنند و آسیبی به آن ها نمی رسد شیر با گاوان به سان چوپان رفتار می کند گرگ در میان بره ها همانند صاحب آن ها نقش بازی می کند.

خداوند آن بنده اش را بر همه ی ادیان پیروز می کند و کلیدهای جهان را تا صحرای چین در اختیار او قرار می دهد.

در عهد او در سرتاسر جهان تنها یک دین حکومت می کند و آن همان دین حق است که خداوند آن را برای بندگانش پسندیده است و حضرت آدم، آن بنده نخستین و احمد (صلی الله علیه و آله وسلم) آن خاتم پیامبرانش و هر پیامبری که در میان آن دو فرستاده شده، بر همان دین و آیین فرستاده است.

[پاسخ دندان شکن حارثه به سخنان عاقب]

هنگامی که سخنان عاقب به اینجا رسید حارثه به او رو کرد و گفت :

سوگند به آفریدگار جهان، ای دانشور خردورز، ای دانای برگزیده ! که حق در دل تو درخشید و دل از عدالت گفتارت روشن گردید، و کتاب های خداوند که چون نوری در بلاد تابیده و به عنوان گواه بر بندگان خدا قرار گرفته ، که قسمتی را به حق نقل کردی، هرگز صفحه ای از آن با صفحه ی دیگر ناسازگار نمی باشد و هیچ سطری با سطر دیگر منافات ندارد، اینک منتظر چه هستی !؟

عاقب گفت: شما این نشانه‌ها را با آن مرد قرشی منطبق می‌دانی، ولی در این تطبیق سخت در اشتباه هستی.

حارثه گفت: به چه دلیل؟ مگر شواهد بر رسالت او گواهی نمی‌دهند؟

عاقب گفت:

چرا! به خدا سوگند چنین است.

لکن آن‌ها دو پیامبر هستند که به دنبال یکدیگر برانگیخته می‌شوند، در میان حضرت مسیح و رستاخیز، یکی به نام محمد و دیگری به نام احمد، که اولی را حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بشارت داده و دومی را حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ.

این مرد قرشی را خداوند برای قومش برانگیخته و دنبالش آن صاحب سلطنت نیرومند می‌آید که برهه‌ای بسیار طولانی حکومت خواهد نمود.

خداوند او را خاتم پیامبران و حجّت خود بر همه‌ی آدمیان مبعوث می‌کند.

آنگاه دوران فترت فرامی‌رسد که در آن دوره پایه‌ها از جایگاه خود ساقط می‌شوند.

پس خداوند آن‌ها را به جایگاه خود برمی‌گرداند و آن‌ها بر همه‌ی ادیان پیروز می‌نمایند.

او و دیگر فرمانروای شایسته از نسل او، بر همه‌ی آنچه شب و روز بر آن سایه می‌اندازد، از دشت، کوه، دریا و خشکی فرمانروایی می‌کنند.

آنان همانند پدرانشان آدم و نوح وارث زمین می‌شوند.

ص: 71

آنان با آن سلطنت گسترده، به شکل افراد فقیر و مستمند زندگی می کنند.

آن مردان بزرگ و گران مایه زمین بدون آن ها سامان نمی پذیرد و در زمان آخرین فرد آن ها عیسی مسیح بر او فرود می آید، بعد از یک درنگ طولانی و سلطنت جهانی. بعد از آن ها دیگر خیری در دنیا نیست.

آنگاه آشوب های افراد پست شروع می شود که عقل گنجشک دارند و رستاخیز بر آن ها بر پا می شود.

این وعده ایست که خداوند آن را بر حبیبش احمد و خلیلش ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَامُ داده است.

حارثه گفت:

هان! ای ابا وائله! آیا با دلایل قطعی نزد تو ثابت است، که این دو نام (احمد و محمد) برای دو نفر از پیامبران مرسل می باشد، که در دو زمان متفاوت مبعوث خواهند شد؟

عاقب گفت: آری.

حارثه گفت: آیا در این باره شک و تردید نداری!؟

عاقب گفت: نه هرگز، سوگند به معبود.

آنگاه با دستش به قرص خورشید اشاره کرد و گفت:

این موضوع، از این خورشید هم روشن تر است.

حارثه سرش را پایین انداخت و با دستش از روی تعجب بر زمین زد و گفت:

ص: 72

ای پیشوای مطاع! مصیبت بزرگی است که ثروت در دست کسی باشد که آن را ذخیره کند و انفاق نکند، مصیبت بزرگی است که اسلحه در دست کسی باشد که خود را با آن بیاراید و با آن نبرد نکند آری مصیبت بزرگی است که کسی صاحب رأی و اندیشه باشد و به هلاکت بیفتد و از آن مدد نجوید.

عاقب گفت: ای حارثک! هر فحش و ناسزا که بلد بودی گفتمی و هر سخن ناهنجاری که خواستی گفتمی، دیگر بس است.

[تشریح حارثه پیرامون پیامبر موعود]

حارثه گفت:

سوگند به خدایی که زمین و آسمان به فرمان او برپاست و شاهان به اذن او چیره گشته اند، این دو نام برای یک نفر است که رسول خدا و پیام آور اوست که حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام بشارت داده و حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام نیز آمدنش را نوید داده است پیش از آن ها نیز در صحف ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام به او اشاره شده است.

سید به شدت خندید و به حاضران فهمانید که خنده اش به عنوان مسخره و از روی تعجب است.

عاقب نیز از ریشخند او خوشوقت شد و به عنوان نکوهش و سرزنش به حارثه گفت:

خنده ابوقره تراگول نزند، وی اگر چه به روی تو خندید، ولی خنده اش از سخنان تو می باشد.

ص: 73

حارثه گفت:

اگر او از روی استهزاء خنده کند، نشان خیره سری و گستاخی می باشد خداوند شما را هدایت کند، مگر شما از حکمت باستانی نیاموخته اید که:

برای شخص خردمند شایسته نیست روی ترش کردن جز در مقام تأدیب و خندیدن جز در مواقع تعجب.

مگر برای شما از سرورتان حضرت مسیح عَلَیْهِ السَّلَامُ نرسیده است که فرمود:

خنده بی مورد شخص عالم از روی غفلت دل، یا سرمستی او از بی خبری اش از آنچه فردا به سراغش خواهد آمد، می باشد.

سید گفت:

ای حارثه کسی با عقل خود زندگی نمی کند جز این که با گمان خود زندگی می کند و اگر من نمی دانستم جز آنچه را که تو نقل کردی، عالم نبودم.

آیا به شما از سرورمان حضرت مسیح نرسیده است که خدای را بندگان همست که در اثر رحمت گسترده پروردگار آشکارا می خندند و از ترس پروردگارشان در نهان گریه می کنند؟

حارثه گفت: اگر از این جهت باشد مانعی ندارد.

سید گفت:

آنچه گفتی در اثر بدگمانی تو به بندگان پروردگار می باشد. پس برگردیم به اصل موضوع که این جر و بحث به درازا کشید، ای حارثه!

گویند: این گفت و گو در سومین نشست آنان در سومین روزِ گردهمایی برای مشورت پیرامون موضوعی بود که با آن مواجه شده بودند.

سید گفت:

ای حارثه! مگر ابو وائله با روشن ترین بیان ممکن و شیواترین تعبیرات گویا برای تو استدلال نکرد که سخنانش به سنگ خورد و در دل سنگ تو اثر نکرد.

اینک من آن را از منبع سوم برای تو نقل می کنم:

ترا به خدا و آنچه بر یکی از پیامبرانش نازل کرده سوگند می دهم، آیا در کتاب «زاجره» که از زبان اهل سوریه به زبان عربی ترجمه شده است یعنی کتاب «شمعون بن حَمّون صفا» که آن را اهل نجران از او ارث برده اند نمی یابی؟

سید گفت: مگر بعد از سخنان بسیار طولانی نمی گوید:

هنگامی که رشته ی خویشاوندی قطع شود و نشانه ها از بین برود، خداوند بنده اش «فارقلیطا» را با رحمت و عدالت مبعوث می کند.

پرسیدند یا روح الله «فارقلیطا» چیست؟ فرمود:

او «احمد» پیامبر خاتم، وارث پیامبران است.

او همان کس است که در حال حیاتش بر او درود فرستاده می شود و بعد از آن که خداوند او را قبض روح کرد و به سوی خود برد به او درود فرستاده می شود به وسیله ی فرزند پاکش که در آخر الزمان هنگامی که دستگیره های آیین از هم گسسته شود چراغ های شریعت خاموش گردد

ص: 75

و ستارگان دین غروب کنند، خداوند او را می فرستد، چیزی نمی گذرد جز این که دین به دست او به حال اولش بر می گردد. خداوند سلطنتش را با او و نسل شایسته اش استقرار می دهد آنگاه سلطنتش تا آخرین نقطه ی کره خاکی می رسد.

حارثه گفت:

آنچه گفتید حق است، پس از حق دیگر باکی نیست و بدون آن آسایشی نیست، دیگر چه می خواهید.

سید گفت: گسی که اولاد ندارد از این کرامت بهره ای ندارد. حارثه گفت: آری این مطلب درست است، ولی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) که این گونه نیست.

سید گفت: تو که فقط دنبال جدل هستی. مگر هم سفرها و هم داستان ما پس از جستجوی فراوان خبر ندادند که هر دو فرزند ذکورش، قرشی (از حضرت خدیجه) و قبطی از (ماریه ی قبطیه) از دنیا رفتند و محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) چون شخص پر و بال شکسته ای در انتظار فرارسیدن مرگ است. اگر او فرزندی داشت سخن تو مقبول بود.

حارثه گفت:

به خدا سوگند، عبرت ها فراوان اند، ولی عبرت گیرنده کم است، نشانه ها بسیار است اگر دیده ها کور نباشد.

همان گونه که چشم های بیمار تاب دیدن قرص خورشید را ندارند، افراد بی بصیرت از دریافت حکمت ناتوان هستند.

البتّه شما دو نفر اینگونه نیستید، شما میراث دار حکمت

ص: 76

هستید و بقایای حجّت در نزد شماست، در میان مردم نیز جایگاه بلندی دارید حجّت بر شما تمام است خداوند به کسی که سلطنت، داده او را شهریار ما قرار داده است.

خداوند شما دو تن را حاکم و سرپرست سلاطین ما قرار داده است که در دین خود به شما پناه می آورند، ولی شما به آن ها پناه نمی برید شما به آن ها فرمان می دهید، آنان از شما فرمان می برند.

برای هر کسی که خداوند به او جایگاه بلندی عطا کرده شایسته است فروتنی نماید و برای خدا در میان بندگان خیرخواه باشد و در امر او سستی نکند.

شما شواهد فراوان در مورد حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) از کتاب های بازمانده نقل کردید که بر حقیقت او گواهی می دهد، ولی گفتید که او فقط برای قوم خودش مبعوث شده نه همه ی مردمان، او پیامبر جهانی و وارث پیامبران خاتم رسولان نیست، زیرا که او فرزند ندارد. آیا اینگونه نیست؟!

گفتند: چرا

حارثه گفت: الله اکبر .

سید و عاقب گفتند: تکبیر گفتی! راز آن چیست؟

حارثه گفت:

حق آشکار شد و باطل رنگ باخت.

کشیدن آب دریا و شکافتن سنگ سخت آسان تر است از میراندن آنچه خدا زنده کرده و احیاء کردن آنچه او میرانده است.

اینک خوب بدانید که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بدون فرزند نیست او همان پیامبر خاتم و وارث همه ی رسولان است.

بعد از او پیامبر دیگری نخواهد آمد و رستاخیز بر امت او واقع می شود و خداوند زمین و زمینیان را وارث می شود آن فرمانروای شایسته ای که از وی سخن گفتید و خبر دادید که شرق و غرب جهان را زیر سیطره خود می آورد و خداوند به دست او آیین حنفیت و دین حنیف حضرت ابراهیم علیه السلام را بر همه ی آیین ها پیروز می گرداند، از تبار اوست.

آن دو گفتند:

ای حارثه! ما تراها کردیم ولی تو همانند روبه مگار، دست از ستیزه بر نمی داری و از کنکاش خسته نمی شوی تو ادعای بزرگی کردی باید برهان خود را بر آن اقامه کنی...

حارثه گفت: به نیاکانتان سوگند، برهانی برای شما می آورم که شما را از هر گونه شک و تردید نجات می دهد و سینه های بیمار دلان را شفا می بخشد.

آنگاه به «ابو حارثه» حصین بن علقمه رئیس و اسقف اعظمشان روی کرد و گفت:

ای پدر بزرگ! اگر صلاح بدانی که با آورد «جامعه» و «زاجره» دل های ما را جلا دهی و سینه های ما را شفا بخشی، محبت کن.

گویند: آن روز چهارمین نشست در چهارمین روز بود. هوا بسیار گرم بود و خورشید در وسط آسمان با حرارت فراوان.

ص: 78

سید و عاقب به حارثه روی کردند و گفتند:

این کار را به فردا موکول کن که دیگر جانمان به لب رسید.

پس جمعیت پراکنده شدند که در روز بعد «جامعه» (1) و «زاجره» را بیاورند و در آن دو نظاره کنند و بر طبق آن داوری کنند.

[نشست پنجم در روز پنجم]

روز بعد اهالی نجران به کلیسا، آمدند تا ببینند که حارثه با آن دو رئیس، از کتاب «جامعه» چه برداشت می کنند.

چون عاقب و سید اجتماع مردم را در کلیسا، دیدند خود را باختند، زیرا می دانستند که سخن حارثه درست است.

آنان که از شیاطین انس بودند راه را بر حارثه بستند و مانع شدند که کتاب جامعه در حضور مردم گشوده شود.

ص: 79

1- «جامعه» بیست و یکمین کتاب از کتاب مقدس» می باشد. مستر هاکس آمریکایی آن را بیستمین تعبیر کرده و شواهدی آورده که آن کتاب حضرت سلیمان می باشد قاموس کتاب مقدس، ص 279. [در آغاز کتاب جامعه آمده است کلام جامعه بن، داود که در اورشلیم پادشاه بود]. [کتاب مقدس، عهد، عتیق کتاب، جامعه باب اول فراز اول] و در فراز دوازدهم آمده است من که جامعه هستم بر اسرائیل در اورشلیم پادشاه بودم. [همان فراز دوازدهم] در ترجمه ترکی کتاب مقدس نام آن واعظ» آمده و در فراز دوازدهم آمده: «من واعظ، که در اورشلیم بر اسرائیل پادشاه بودم [کتاب مقدس عهد عتیق، کتاب، واعظ باب اول فراز دوازدهم].

سید گفت: تو بیش از حد سخن گفتی و همه را خسته کردی حالا که سخن در اینجا قطع شده، همین جا خاتمه بده و شرح آن را رها کن.

حارثه گفت: مگر نه این است که این پیشنهاد از سوی تو و رفیق تو بود، اینک هر چه می خواهید بگویید.

عاقب گفت:

آنچه گفتی بود ما گفتیم، اینک برخی از آن ها را شرح می دهیم هیچ حجتی را از حجت های خداوند کتمان نمی کنیم و هیچ نشانه ای را از نشانه های خداوند منکر نمی شویم و در مورد هیچ فرستاده ای به خدا تهمت نمی زنیم و هیچ فرد غیر مرسل را به خدا نسبت نمی دهیم که او را فرستاده خدا بدانیم.

ما محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را اعتراف می کنیم که از سوی خداوند برای قومش از تبار حضرت اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام فرستاده شده ولی بر دیگر توده های عرب و غیر عرب واجب نیست که از او اطاعت کنند و برای همراهی با او از دین و آیین خود خارج شوند.

تنها چیزی که بر ما لازم است این است که اعتراف کنیم، او از سوی خداوند برای هدایت قوم خود مبعوث شده است.

حارثه گفت: پس به چه دلیل به نبوت او اعتراف کردید و اطاعت او را واجب دانستید؟

سید و عاقب گفتند: برای این که در اناجیل و کتاب های پیشین درباره او نوید و بشارت روشن آمده است.

ص: 80

حارثه گفت:

اکنون که رسالت او در سخنان کوتاه و بلند شما مورد پذیرش قرار گرفته به چه دلیل می گوئید که او همان پیامبر خاتم نیست و به سوی همه جهانیان مبعوث نشده است؟

آن دو گفتند:

ما و شما می دانیم و تردیدی نداریم که حجّت های خداوند پایان نیافته حجج الهی همانند شب و روز یکی به دنبال دیگری می آیند و تا این جهان باقیست کلمات الهی در نسل ها ساری و جاری است تا روزی که فقط دو نفر بر فراز زمین باشند حجّت الهی خواهد بود.

ما در گذشته خیال می کردیم که محمّد همان پیامبر موعود است و زمان رسالت در دست او خواهد بود ولی هنگامی که خداوند او را مقطوع النسل قرار داد و فرزندان ذکورش را قبض روح کرد فهمیدیم که وی آن پیامبر موعود نیست زیرا او فرزند ندارد و پیامبر خاتم به گواهی کتب آسمانی دارای فرزند است و نامش «احمد» است که از ریشه ی «محمّد» گرفت شده بعد از محمّد میآید و جاودانه می شود که حضرت مسیح از او خبر داده و از ختم نبوّت به وسیله ی او بشارت داده و نوید داده که فرزند او به جهان سیطره پیدا می کند و همگان را بر شریعت بزرگ خداوند گرد می آورد. او یکی از یاران و یاوران او نیست بلکه شخصی از نسل تبار اوست.

همه ی آبادی های جهان را تحت سیطره خود در می آورد. بر

ص: 81

همه ی دریاها، صحراها، دشتها و بیابانها فرمان می راند. این سلطنت حق موروثی اوست که به راحتی در دستش قرار می گیرد.

این خبر در همه ی اناجیل آمده و ما فشرده آن را به سمع تو رساندیم، دیگر نیازی به تکرار نیست.

[بشارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در کتاب جامعه]

حارثه گفت:

من و شما سه روز است که مشغول بحث و کنکاش هستیم و این بحث و جدال برای آن است که اگر کسی فراموش کرده به خاطر بیاورد، اگر کسی دچار غفلت شده به هوش آید و حقیقت بر همگان روشن شود.

شما دو تن از دو پیامبر سخن گفتید که در فاصله ی زمانی حضرت مسیح و رستاخیز به دنبال یکدیگر می آیند و هر دو از نسل حضرت اسماعیل هستند.

نخستین آن ها محمد است که در یثرب خواهد بود و دومی آن ها احمد است که خاتم می باشد.

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) همان پیامبر قرشی است که در یثرب اقامت دارد و من حقیقتاً به او ایمان دارم

سوگند به معبود که او همان احمد است که کتب آسمانی از او خبر داده اند و نشانه هایش بر وی منطبق است و بعد از او پیامبری نخواهد بود.

ص: 82

آری او تنها پیامبر بین حضرت مسیح فرزند مریم بتول و قیام قیامت است.

حجت دیگری نخواهد بود جز آن کسی که از تبار پاک و پاکدامن دختر صدیقه اش خواهد آمد.

شما دو نفر که از ابلاغ خداوند درباره نبوت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) اطمینان کامل دارید اگر موضوع فرزند نداشتن او نبود، آیا شک و تردید می کردید در این که او پیامبر خاتم و وارث پیامبران است؟

گفتند: آری، این از مهم ترین نشانه های اوست در نزد ما.

حارثه گفت: پس شما در مورد پیامبر دوّمی که ادّعا می کنید که بعد از او خواهد آمد دچار شک و تردید هستید اینک کتاب «جامعه» بین من و شما داوری می کند.

مردم از هر طرف فریاد زدند:

«جامعه، جامعه، ای ابو حارثه»

این فریادها به جهت خسته شدن مردم از گفت و گوهایی بی حاصل بین آن سه نفر بود، آن ها خیال می کردند که اگر کتاب جامعه بررسی شود، آن دو نفر پیروز خواهند شد چون همه اش ادعا می کردند ابو حارثه به مرد غول پیکری که در کنارش ایستاده بود رو کرد و گفت:

«ای غلام! برو آن (کتاب جامعه) را بیاور».

کتاب جامعه آن قدر سنگین بود که آن مرد غول پیکر آن را به زحمت می آورد، کتاب را روی سرش نهاده بود و از حمل آن ناتوان شده بود.

راوی می گوید: شخصی راستگو از اهالی نجران که با سید و عاقب بسیار صمیمی بود و در برخی کارها ایشان را کمک می کرد و از بسیاری از کارهای آن ها مطلع بود به من گفت :

هنگامی که کتاب «جامعه» را آوردند، سید و عاقب خود را باختند زیرا می دانستند که اگر جامعه مورد بررسی قرار بگیرد، نشانه ها و اوصاف رسول خدا مطالب مرتبط با همسران آن حضرت اهل بیت و عترت آن حضرت و حوادث اصحاب و امت آن حضرت تا روز رستاخیز و پایان جهان به روشنی مطرح خواهد شد.

یکی از آن دو به دیگری رو کرد و گفت:

امروز روزی است که طلوع خورشید برای ما مبارک نبود اجسام ما در اینجا حاضر، است، ولی در اثر حضور فرومایگان اندیشه های ما حضور ندارد به ندرت اتفاق می افتد که فرومایگان قومی در محفلی باشند و پیروزی از آن آنان نباشد.

آن دیگری گفت:

آنان اگر پیروز شوند، بدجوری چیره می شوند یکی از آنان با کلامی نابهنگام شکافی ایجاد می کند و ضربتی می زند که یک طبیب حاذق نمی تواند آن را التیام بخشد و یک حکیم فرزانه در طول یک سال نمیتواند آن را اصلاح کند.

زیرا که افراد جاهل ویرانگر هستند و افراد عاقل سازنده مدت زمان لازم برای ساختن و ویران کردن بسیار متفاوت است.

ص: 84

حارثه از فرصت استفاده کرد و پیکی به نزد یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد و از آن ها دعوت کرد که در مجلس حضور پیدا کنند و ناظر گفتمان باشند.

با حضور آنان در محفل آن دو نفر نتوانستند که جلسه را به هم بریزند، یا به تأخیر بیندازند.

همگان منتظر بودند که از نتیجه ی بررسی جامعه آگاه شوند و بدانند که اوصاف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در جامعه چگونه توصیف شده است.

گرد آمدن نصارای نجران از یک سو و حضور فرستاده های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از دیگر سو و تحریکات حارثه بر علیه آن دو نفر و تمایل بزرگشان ابو حارثه به حارثه موجب شد که حساسیت خاصی بر مجلس حکم فرما شود.

راوی گوید: آن مرد صداقت پیشه از اهل نجران به من گفت:

آن دو نفر تصمیم گرفتند که از وضع پیش آمده استقبال کنند و خود را فراری از بحث و کنکاش نشان ندهند تا مردم به آن ها بدگمان نشوند و خود اولین ارزیاب جامعه باشند و خود را مشتاق بررسی جامعه نشان دهند و جایگاه مردمی خود را از دست ندهند و حقیقت امر - طبق خواسته ی آن ها - روشن شود و از آن طریق به اهداف خود برسند.

پس با این ذهنیت به سوی جامعه که در مقابل ابو حارثه بود پیش رفتند و حارثه بن اثال در برابر آن دو قرار گرفت.

همه ی گردن ها به سوی آن دو کشیده شد و فرستاده های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در گرداگرد آن دو نفر قرار گرفتند.

ابو حارثه دستور داد کتاب «جامعه» را گشودند و صحیفه ی بزرگ حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را از آن بیرون کشیدند.

در این صحیفه علم ملکت خداوند منان و آفریده های پروردگار در زمین و آسمان و اخبار دو سرا بیان شده است.

این همان صحیفه است که آن را حضرت شیث از پدرش حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ به ارث برده و حضرت آدم آن را از لوح محفوظ دریافت کرده است.

پس سید، عاقب و حارثه در آن اوصاف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را که موضوع بحث و جدال در میان آن ها بود، جست و جو کردند.

توده مردمی که در آن محفل گرد آمده بودند، فریاد می کشیدند و با اشتیاق منتظر بودند ببینند که نتیجه ی این تکاپو چه خواهد شد؟.

[بشارت پیامبر خاتم در صحیفه ی حضرت آدم]

سید، عاقب و حارثه در مصباح دوم از فرازهای آن چنین یافتند:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

أَنَا اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْحَيُّ الْقَيُّومُ، مُعَقَّبُ الدُّهُورِ، وَفَاصِلُ الْأُمُورِ، سَبَبْتُ بِمَشِيَّتِي الْأَسْبَابَ، وَذَلَّلْتُ بِقُدْرَتِي الصَّعَابَ، فَأَنَا الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، إِرْحَمْ تُرْحَمَ، سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي، وَعَفَوِي عُقُوبَتِي، خَلَقْتُ عِبَادِي لِعِبَادَتِي، وَالزَّمْتُهُمْ حُجَّتِي.

أَلَا إِنِّي بَاعْتُ فِيهِمْ رُسُلِي، وَمُنَزَّلٌ عَلَيْهِمْ كُتُبِي، أُبْرِمُ ذَلِكَ مِنْ لَدُنِّ أَوَّلِ مَذْكُورٍ مِنْ بَشَرٍ، إِلَى أَحْمَدَ نَبِيِّي وَخَاتَمِ رُسُلِي، ذَلِكَ الَّذِي أَجْعَلُ عَلَيْهِ صَلَوَاتِي، وَأَسْأَلُكَ فِي قَلْبِهِ بَرَكَاتِي، وَبِهِ أَكْمِلُ أَنْبِيَائِي وَنُدْرِي.

قَالَ آدَمُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

إِلَهِي! مَنْ هُوَ لَاءِ الرُّسُلِ؟ وَمَنْ أَحْمَدُ هَذَا الَّذِي رَفَعْتَ وَشَرَّفْتَ؟!

قَالَ: كُلُّ مَنْ ذُرِّيَّتِكَ، وَأَحْمَدُ عَاقِبُهُمْ وَوَارِثُهُمْ.

قَالَ: رَبِّ! بِمَ أَنْتَ بَاعْتَهُمْ وَمُرْسَلُهُمْ؟

قَالَ: بِتَوْحِيدِي... ثُمَّ أَقْبَى ذَلِكَ بِثَلَاثِمِائَةٍ وَثَلَاثِينَ شَرِيعةً، أَنْظَمْتُهَا وَأَكْمَلْتُهَا لِأَحْمَدَ جَمِيعاً، فَأَذِنْتُ لِمَنْ جَاءَنِي بِشَرِيعةٍ مِنْهَا مَعَ الْإِيمَانِ بِي وَبِرُسُلِي أَنْ أَدْخِلَهُ الْجَنَّةَ.

به نام خدای بخشنده بخشایشگر

منم خدا! معبودی جز من زنده جاویدان نیست. که روزگاری را به دنبال روزگاری دیگر می آورم امور را فیصله می دهم، با مشیت خود بر همه ی اسباب پیشی گرفتم، با قدرت خود سختی ها را آسان کردم، منم فرزانه ی نفوذناپذیر، منم بخشنده بخشایشگر، رحم می کنم و رحمت می فرستم، رحمتم بر غضبم پیشی گرفته است، گذشتم بر مجازاتم سبقت گرفته، بندگانم را برای پرستش کردنم آفریدم و حجّتم را بر آنان می فرستم.

من پیامبرانم را در میان آنان بر می انگیزم و کتاب هایم را برای آن ها می فرستم.

از روزی که نخستین انسان را آفریدم، تا زمان آخرین پیامبرم «احمد» که پایان بخش پیامبران است با قاطعیت انجام می‌دهم. آن پیامبری که درودهایم را برای او قرار می‌دهم و برکاتم را در دلش جای می‌دهم تا سلسله‌ی پیامبران و هشدار دهندگانم را به وسیله‌ی ایشان کامل نمایم.

حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ عرضه داشت:

بار خدایا! این پیامبران کیانند و این احمد که چنین جایگاه بلندی برایش قرار دادی کیست؟!

خطاب شد:

همه‌ی اینها از نسل تو هستند و این احمد پایان بخش آن‌ها و وارث آن‌هاست.

عرضه داشت:

بار خدایا! آنان را برای چه می‌فرستی و بر می‌انگیزی؟

خطاب شد:

آنان را برای توحیدم می‌فرستم، آنگاه 330 شریعت به دنبال یکدیگر فرو می‌فرستم، که همه‌ی آن‌ها را با «احمد» سامان می‌دهم، پس هر کس با یکی از این شریعت‌ها، با ایمان به من و رسولانم، به نزد من بیاید، او را به بهشت می‌برم.

[انوار درخشان چهارده نور پاک]

در ادامه مطالبی آمده بود که خلاصه‌اش این است:

خداوند مَنان پیامبران و عترت آنان را بر حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ عرضه کرد پس آدم به سوی آن‌ها نگریست.

ص: 88

در ادامه آمده بود:

پس حضرت آدم نور درخشانی را مشاهده کرد که فضای بین زمین و آسمان را پر کرده بود.

این نور از مشرق طلوع کرد و تا مغرب پیش رفت، آنگاه بالا رفت و به ملکوت رسید.

حضرت آدم نگریست و دید آن نور حضرت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می باشد و اقطار و اکناف جهان با عطر وی معطر شد. آنگاه چهار نور دیگر را مشاهده کرد که از چپ و راست پیش رو و پشت سر نور آن حضرت را در میان گرفته اند که از نظر عطر و درخشندگی به عطر و نور آن حضرت شبیه تر می باشند.

آنگاه انوار دیگری را دید که از نور آن ها کسب نور می کردند این نورها نیز در روشنایی عظمت و عطر افشانی کاملاً شبیه آن چهار نور بودند.

این انوار نیز بالا رفتند و آن چهار نور را در میان گرفتند. حضرت آدم انوار فراوانی را دید که به تعداد ستارگان بودند، ولی از نظر جایگاه خیلی پایین تر از نورهای نخستین بودند ولی برخی از آن ها از برخی دیگر پرنورتر بودند و از یکدیگر متفاوت بودند.

آنگاه حضرت آدم لشکر پر زوری چون شب دیجور مشاهده کرد که سیل آسا به سوی آن نور سرازیر شده دشت و دمن را پر کردند که بسیار زشت و بدبو بودند.

حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ از مشاهده این صحنه دچار حیرت شد و به درگاه الهی عرضه داشت:

ص: 89

هان ای دانای راز و نهان و آمرزنده گناهان، هان ای صاحب قدرت باهره و مشیت، کامله این آفریده سعادت‌مندی که او را گرامی داشته ای و بر همه ی جهانیان برتری داده ای کیست؟ و این انوار درخشانی که در اطراف او گرد آمده اند کیانند؟!

خداوند مٔان به او وحی کرد:

ای آدم! او و اینان، وسیله و دست آویزهای تو هستند . اینها وسیله های تو و همه ی آفریده هایم هستند که آن ها را من سعادت‌مند کرده ام.

اینها پیشتازان و مقربان درگاه من هستند اینها شفاعت کنندگانی هستند که شفاعتشان پذیرفته می شود.

این سرور آن ها و سرور همه ی بندگانم «احمد» می باشد، که با علم خود او را برگزیدم و نامش را از نام خود برگرفتم:

«من محمود هستم و او محمّد».

و این، یکی برادر و وصی او می باشد، که یار و یاور او قرار دادم برکات و پاکانم را از نسل او می آورم.

و این یکی بانوی کنیزانم است، که در علم من بازمانده پیامبرم احمد می باشد.

و این دو نوه ها و جانشینان آن ها می باشند.

و این انوار درخشانی که نورشان همانند نور آن ها می باشند بازمانده های آن ها می باشند.

بدان که هر یک از آن ها را من برگزیدم و پاک و پاکیزه گردانیدم و برکت و رحمت خودم را در وجود آن ها به ودیعت نهادم. هر یک از آنان را پیشوای بندگانم و نور شهرهایم قرار دادم.

ص: 90

[چهاردهمین امام نور]

آنگاه حضرت شبیحی را در آخر آنان مشاهده کرد که چون ستارهٔ سحر می درخشید.

خداوند متعال به حضرت آدم فرمود:

با این بندهٔ سعادت‌مندم غلها و زنجیرها را از بندگانم می گشایم و بارهای سنگین را از دوش آن ها بر می دارم و زمین را به وسیله ی او آکنده از رأفت رحمت و عدالت می نمایم، آن گونه که پیشتر از قساوت، وحشت و ستم پر شده باشد.

[راز رسالت و وصایت]

حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ عرضه داشت:

بار خدایا! عزیز و گرامی کسی است که تو او را عزیز بداری، بزرگ و بزرگوار کسی است که تو او را بزرگ نمایی.

بار خدایا! کسی را که تو عزت بخشی و بزرگی عطا نمایی، شایسته است که چنین باشد.

ای صاحب نعمت پایدار و احسان بی پایان، این بندگان گران مایه ی تو از کجا به این جایگاه رسیده اند و شایسته ی این دهش بزرگ و بخشش بی پایان تو شده اند، همچنین بندگان مرسل تو که آنان را نیز گرامی داشته ای؟

منم آن خداوندی که معبودی جز من نیست، بخشنده و بخشایشگرم فرزانه و نفوذ ناپذیرم، دانای رازها و اسرار دل هایم، موجوداتی را که نبودند، می دانستم که از کجا و چگونه به وجود خواهند آمد، و آنچه به وجود نیامده، می دانستم که اگر به وجود می آمد، چگونه می شد.

هان ای بنده من! من در دانش خود بر دل های بندگانم آگاهی یافتم دیدم که در میان آن ها کسی بر من مطیع تر و بر آن ها از پیامبران و رسولانم خیر خواه تر وجود ندارد. از این رهگذر روح و کلمه ام را در آن قرار دادم و سنگینی حجتم را بر دوش آن ها نهادم، پس آنان را با وحی و رسالتم بر دیگر بندگانم برتری دادم.

آنگاه نزدیکان و جانشینان آنان را در جایگاه آن ها قرار دادم پس آن ها را به رسولان و پیامبرانم ملحق نمودم و آن ها را پس از ایشان امین و حجت خود و سروران مخلوقاتم قرار دادم تا به این وسیله نقایص بندگانم را جبران کنم و کژی های آنان را راست نمایم، زیرا من بر آن ها و دل هایشان بینا و آگاهم.

سپس به دل های پیامبران برگزیده ام نگریستم در میان آن ها کسی را بر من مطیع تر و بر بندگانم خیر خواه تر از «برگزیده ام محمد» نیافتم.

پس با دانش خود او را برگزیدم و نامش را تا جایگاه نام خود بالا آوردم، آنگاه به دل های بستگانش که در مرحله ی بعد از وی قرار دارند نگریستم، آن ها را نیز همانند دل وی یافتم،

پس ایشان را به وی ملحق نمودم و آن‌ها را وارث کتاب و و گنجینه‌های نور و حکمت خود قرار دادم و با خود عهد کردم که هر کس به توحید من و مودت آن‌ها چنگ بزند و آنگونه به ملاقاتم بیاید، هرگز با آتش خود عذاب نکنم.

[بشارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و جانشینانش در صحیفه حضرت شیث]

آنگاه ابو حارثه فرمان داد که صحیفه‌ی بزرگ حضرت شیث را بیاورند

که به حضرت ادريس نبی عَلَيْهِ السَّلَامُ به ارث رسیده است.

صحیفه‌ی حضرت شیث به خط سریانی قدیم بود و آن خطی است که بعد از حضرت نوح سلاطین «هیاطله» (1) که همان نمرودیان باشند، با آن می نوشتند.

حاضران صحیفه را خواندند تا به اینجا رسیدند که:

روزی که حضرت ادريس در عبادتگاه خود در کوفه بود، یارانش به نزد او رفتند. حضرت ادريس در ضمن سخنانش به آن‌ها فرمود:

روزی فرزندان، نوه‌ها و نبیره‌های حضرت آدم با یکدیگر نشستند و از یکدیگر پرسیدند:

به نظر شما چه کسی در نزد خداوند مَنان از همه گرامی‌تر، والاتر و مقرب‌تر است؟

برخی گفتند: پدرتان حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ که او را خداوند مَنان با دست

ص: 93

1- هیاطله شاهان تخارستان بودند که فیروز پسر یزدگرد به دست آن‌ها کشته شد. [ابن عبد ربه، عقد الفرید، ج 1، ص 114].

قدرتش، آفریده فرشتگان را به او فرمان سجده داده، او را در روی زمین جانشین خود قرار داده و همه ی آفریده هایش را بر وی مسخر نموده است.

برخی دیگر گفتند: بلکه فرشته ها برتر هستند، زیرا آن ها هرگز خدای را نافرمانی نکرده اند.

برخی گفتند: نه بلکه حاملان عرش الهی، آن هشت ملک مقرب.

برخی دیگر گفتند: بلکه جبرئیل، میکائیل و اسرافیل، سه تن سرور و رئیس فرشتگان.

برخی هم گفتند: حضرت جبرئیل امین وحی الهی.

پس همگی به نزد حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ رفتند و موضوع بحث و اختلاف خود را بازگو کردند.

حضرت آدم فرمود: فرزندانم! اینک من به شما خبر می دهم که گرامی ترین مخلوقات در نزد خداوند چه کسی می باشد:

به خدا سوگند! هنگامی که خداوند روح در کالبد من دمید و من توانستم، بنشینم عرش عظیم بر من نورافشانی کرد من در آن نگرستم دیدم که در آن است:

« لا اله الا الله محمد رسول الله ».

پس حضرت آدم گفت:

فلانی برگزیده خداست.

فلانی امین خداست.

فلانی منتخب خداست.

ص: 94

سپس حضرت آدم چند نام یاد کرد که به نام محمد صلی الله علیه و آله وسلم مقترن بودند.

آنگاه فرمود:

نقطه ای از آسمان را ندیدم جز این که در آن نوشته شده بود:

«لا إله إلا الله».

در جایی کلمه لا إله إلا الله نبود، جز این که با قلم تکوین، نه تحریر به دنبالش نوشته شده بود:

«محمد رسول الله»

در هیچ نقطه ای محمد رسول الله نوشته نشده بود، جز این که در کنارش نوشته شده بود.

فلان خیرة الله

فلان أمين الله،

فلان صفوة الله.

آنگاه چند نام به ترتیب نام برد.

آنگاه حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

ای فرزندان من! حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و کسانی که نامشان در کنار نام آن حضرت نوشته شده از همه ی مخلوقات خدا در نزد خدا گرامی تر هستند.

[بشارت چهارده نور پاک در صحف حضرت ابراهیم]

سپس ابو حارثه از سید و عاقب خواست که در صلواتی ی حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ درنگ کنند که آن را فرشتگان از نزد خداوند منان آورده اند.

ص: 95

حاضران به همان مقدار که از جامعه خوانده بودند رضایت دادند.

ابو حارثه گفت:

نه، حتماً باید آن را نیز ببینید و بر آن احاطه پیدا کنید که آن هر بهانه ای را از ریشه و بن بر می کند و شک و تردید را از دلها می زداید و بعداً هرگز دچار شبهه و تردید نمی شوید.

عاقب و سید به ناگزیر به سوی صندوق حضرت ابراهیم رفتند.

در صندوق ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده بود:

خداوند به هر یک از بندگانش که بخواهد عنایت می کند. خداوند حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ را به دوستی خود برگزید، با درودها و برکاتش او را گرامی داشت او را پیشتاز و پیشوای آیندگان قرار داد.

نبوت امامت و کتاب را در عترت او نهاد که هر یک از آن ها از دیگری آن را می گیرد.

خداوند او را وارث صندوق حضرت آدم قرار داد که دانش و حکمت را در بر داشت و حضرت آدم به سبب آن بر همه ی فرشتگان برتری یافت.

پس حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ در آن صندوق نگرست، در آن خانه هایی به تعداد پیامبران و رسولان اولو العزم و جانشینان آن ها مشاهده کرد.

در آن میان چشمش به خانه ی حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم . ، پایان بخش پیامبران افتاد که در کنار آن علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ در طرف راست قرار داشت و از کمر بند وی گرفته بود.

ص: 96

پدر آن جا تابلو بزرگی بود که نورافشانی می کرد و در آن ثبت شده بود که:

«او برادر و جانشین حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم است که با نصرت الهی تأیید شده است».

حضرت ابراهیم علیه السلام عرضه داشت:

معبود من! سرور و سالار من! این مخلوق بسیار شریف کیست؟

خداوند متعال به او وحی کرد:

این بنده و برگزیده من است که پیشتاز و پایان بخش پیامبران است و این یکی وصی و جانشین او می باشد.

عرضه داشت:

بار خدایا! پیشتاز و پایان بخش به چه معنی است؟

خطاب شد:

این محمد برگزیده من و نخستین آفریده من است. او بزرگترین حجّت من در میان آفریده های من می باشد. هنگامی که هنوز آدم کالبد گلی بود من او را به نبوت برانگیختم و برگزیدم.

در پایان جهان نیز او را برای تکمیل دینم و خاتم پیامبران و هشدار دهندگانم بر می انگیزم.

این علی برادر او و صدیق اکبر است، بین آن دو برادری ایجاد کردم و هر دو را برگزیدم صلوات و برکات خود را بر آن دو فرو فرستادم.

زیرا که من بر آن ها و دل هایشان آگاهی داشتم، که من بر بندگانم دانا و آگاهم.

ص: 97

آنگاه حضرت ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَامُ نگریست و دوازده نور درخشان دید، که از زیبایی نورافشانی می کردند به درگاه الهی عرضه داشت:

با خدایا مرا از اسامی این انوار درخشانی که در کنار نور حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و وصی او (عَلَیْهِ السَّلَامُ) می باشند، آگاه ساز.

این درخواست از آن جا بود که جایگاه آن ها را بسیار بالا دید و آن ها را متصل به دو نور محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و وصی اش (عَلَیْهِ السَّلَامُ) مشاهده نمود.

خداوند متان به او وحی فرمود

این یکی کنیز من یادگار پیامبرم حضرت صدیقه فاطمه ی زهر است که او را با همسرش سرسلسله ی عترت پیامبرم قرار داده ام.

این دو: حسن و حسین، این فلان، این فلانی و.... و این کلمه ی من است که به وسیله ی او رحمتم را در شهرهایم می گسترانم دین و آیین و بندگانم را به وسیله ی او نجات می دهم و آن هنگامی است که مردمان از یاری و نصرت من مأیوس و نومید گشته اند.

هنگامی که از محمد پیامبرم برای صلوات یاد کردی، به آن ها نیز همراه او درود بفرست، ای ابراهیم!

اینجا بود که حضرت ابراهیم بر آن ها اینگونه درود فرستاد:

رَبِّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، کَمَا اجْتَبَيْتَهُمْ وَأَخْلَصْتَهُمْ إِخْلَاصًا:

بار خدایا! بر محمد و آل محمد درود بفرست، همان گونه که آن ها را برگزیدی و پاک و پاکیزه شان نموده ای.

خداوند مٔان به او وحی نمود:

فضیلت و کرامت من بر تو مبارک باد، که من سلاله ی محمّد و برگزیدگان همراه او را در مسیر صلب تو قرار داده ام و آنان را از صلب تو و نخستین فرزندان اسماعیل بیرون می آورم.

بشارت باد بر تو ای ابراهیم! که من درودهای ترا به ا درودهای آن ها پیوند می زنم آنگاه برکات و رحمت هایم را بر تو و آنان قرار می دهم که در آن روز آسمان و زمین را به ارث می برم و آفریده هایم را برای داوری نهایی و سرازیر نمودن مهر و دادم بر می انگیزم.

اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که در آن محفل حضور داشتند - هنگامی که این بشارتها را، شنیدند که در کتاب جامعه و صحف کهن، از اوصاف رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و اوصاف اهل بیت آن حضرت آمده بود و در آن محفل تلاوت شد و جایگاه رفیع آنان را مشاهده کردند، بر میزان یقین و ایمان همگان افزوده شد و همگی از شدت فرح و سرور خود نزدیک بود که بال درآورند.

پس حاضران به سوی کتاب حضرت موسی عَلَیْهِ السَّلَامُ رفتند و در سفر دوم از تورات یافتند که - خداوند می فرماید - :

من در میان امی ها پیامبری از فرزندان اسماعیل بر می انگیزم کتابم را بر او نازل می کنم او را با آیین استوار به سوی همه ی آفریده هایم مبعوث می کنم حکمتم را به او می دهم و او را با فرشتگان و سپاهیانم یاری می کنم.

نسل او از طریق دختر مبارکی است که من او را برکت داده ام،

سپس دو شیر بچه ی او، بسان اسماعیل و اسحاق، سرمنشأ دو شاخه ی بزرگ هستند. (1)

من شمار آن ها را بسیار بسیار افزون گردانم. (2)

از آن ها دوازده «سرپرست» خواهند بود. (3)

آنگاه رستاخیز از پی حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و امت او برپا می شود.

حارثه گفت: صبح بر کسی که دیدگان بینا داشته باشد روشن شد و حق بر کسی که پذیرای حق باشد و دین حق را برای خودش بیسندد آشکار گردید.

آنگاه خطاب به سید و عاقب گفت:

آیا در دل های شما مَرَضی هست که طالب شفای آن باشید!؟

آن ها چیزی نگفتند.

ابو حارثه گفت:

اینک پایان بخش زعامت را از گفتار سرورتان حضرت مسیح علیه السَّلام فرا بگیرید.

ص: 100

1- منظور سادات حسنی و حسینی می باشد.

2- گفته می شود اینک هشتاد میلیون سید در روی زمین هست.

3- در کتاب مقدس که اینک در دسترس همگان هست و به بیش از هزار زبان با احتساب گویش های محلی ترجمه شده این فراز چنین آمده است: و اما در خصوص اسماعیل ترا اجابت فرمودم اینک او را برکت داده بارور گردانم و او را بسیار کثیر گردانم. دوازده رئیس از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی به وجود آورم. کتاب مقدس، عهد، قدیم سفر پیدایش باب، هفدهم فراز بیستم [چاپ لندن 1904، میلادی انجمن پخش کتب مقدسه]

پس حاضران به سراغ آثار و اناجیل حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ رفتند.

در مفتاح چهارم از وحی الهی به حضرت مسیح یافتند که می فرماید:

هان ای عیسیٰ! ای فرزند عذرای پاک، سخنم را بشنو و در انجام فرمانم کوشا باش که من ترا بدون پدر آفریدم و ترا معجزه ای برای جهانیان قرار دادم.

پس فقط مرا پرستش کن و فقط بر من توکل کن و کتاب را محکم بگیر.

سپس آن را بر اهل سوریه تفسیر کن و به آن ها خبر ده که :

منم خدای یکتا که معبودی جز من نیست من زنده جاویدانم که هرگز دگرگونی و زوال بر من اثر نمی کند.

پس بر من و بر فرستاده ام آن پیامبر امی که در آخر الزمان می آید که پیامبر رحمت و نبرد است. نخستین و واپسین پیامبر است، ایمان بیاورید.

او نخستین پیامبر در خلقت و آخرین پیامبر در بعثت است.

او وارث پیامبران و پایان بخش آنان است

پس بشارت او را به بنی اسرائیل بده.

عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ عرضه داشت:

ای مالک روزگاران و دانای رازهای نهان این بنده شایسته ای که دیدگانم او را ندیده ولی دلم لبریز از محبت او شده ، کیست ؟

خداوند متعال فرمود:

او بنده برگزیده و فرستاده من است ، که با دستش در راه من جهاد می کند گفتارش با کردارش مطابق است و نهانش با آشکارش یکی است.

من تورات جدیدی بر او نازل می کنم که با آن چشمان کور گوش های ناشنوا و دل های بسته را می گشایم .
چشمه سارهای فضیلت و مفاهیم حکمت و بهار دلها در آن است. خوشا به حال او و خوشا به حال اُمّت او .

عرضه داشت: بار پروردگارا! نام و نشان او چیست و کاملترین فرد اُمّت او کیست؟ آیا عترت و ذریه ای

خواهد داشت؟

خداوند منّان فرمود:

اینک از آنچه پرسیدی به تو خبر می دهم:

نامش احمد، است که برگزیده ذریّه ی حضرت ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَامُ و بازمانده ای از سلاله ی حضرت اسماعیل عَلَیْهِ السَّلَامُ است.

او چهره ای درخشان و پیشانی ای تابان دارد بر اشتر سوار می شود، چشمانش می خوابد و دلش نمی خوابد.

خداوند او را در میان اُمّتی امّی مبعوث می کند، تا شب و روز پابرجاست [رسالت او نیز ادامه دارد].

او در مکه - زادگاه پدرش اسماعیل - دیده به جهان می گشاید.

همسران بسیار و فرزندان اندک دارد.

نسل او از یک بانوی مبارک و صدیقه (حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ) می باشد.

از آن بانو صاحب دختری می شود که برایش دو فرزند گران مایه می آورد که هر دو به شهادت می رسند.

نسل احمد را از آن دو فرزند قرار می دهم، «طوبی» (خوشا) به حال آن ها و خوشا به حال هر کسی که آن ها را دوست بدارد روزگارشان را درک کند و آنان را یاری نماید.

حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد: بار خدایا! «طوبی» چیست؟

خداوند مَنان فرمود:

طوبی نام درختی است در بهشت که تنه و شاخه هایش از طلاست برگهایش حریر و دیباست میوه هایش شیرین تر از عسل و نرمتر از کره می باشد و آبش از چشمه ی تسنیم است. اگر پرنده ای که جوجه است از فراز آن پرواز کند. پیش از آن که به آخر آن برسد، پیر می شود.

در بهشت خانه ای نیست جز این که شاخه ای از آن درخت بر آن سایه افکنده است.

هنگامی که حاضران از تلاوت آنچه خداوند بر حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ از اوصاف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و سلطنت امت وی و یاد خاندان و اهل بیتش فارغ شدند سید و عاقب محکوم شدند و از سخن بازماندند و گفت و گو در میان آن ها پایان یافت.

چون حارثه با آوردن جامعه و دیگر صحیفه های کهن بر سید و عاقب پیروز گردید و آن ها نتوانستند که جامعه را مطابق میل خود تحریف کنند، یا با تأویل و تفسیر آن ها مردم را گول بزنند، از بحث و جدل خودداری کردند و متوجه شدند که راه درستی نرفته اند.

پس افسرده و پژمرده به سمت کلیسای خود رفتند تا برای خود چاره ای بیندیشند.

آنگاه نصارای نجران به نزد آن ها شتافتند و از رأی آن ها پرس و جو کردند و در مورد دین خود کسب تکلیف کردند.

آن ها گفتند: فعلاً در دین خود پابرجا باشید تا حقیقت دین محمد آشکار شود.

گفتند: ما به زودی به یثرب میرویم و از قریش پرس و جو می کنیم که وی چه آورده؟ و به چه چیزی فرامی خواند؟!

[حرکت به سوی یثرب]

هنگامی که سید و عاقب برای رفتن به دیدار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم عازم یثرب شدند ، 14 تن از شخصیت های خود را از نصارای نجران که به نظرشان فاضل تر و دانشمندتر بودند فراخواندند و 70 نفر از اشراف و بزرگان بنی حارث بن کعب را با خود همراه کردند.

قیس بن حصین ذو العصبه ویزید بن عبد الممدان از بلاد حضر موت به نجران آمدند و با آن ها همراه شدند.

کاروانیان بر پشت مرکب ها نشستند و سواران را پیش فرستادند و به یثرب روی نهادند و وارد حومه ی مدینه شدند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که مشاهده کرد اصحابش دیر کرده اند، خالد بن ولید را با گروهی فرستاد که از آن ها خبر بیاورند ، در مسیر مصادف شدند که آن ها به سوی مدینه در حرکت می باشند.

چون نزدیک مدینه شدند، سید و عاقب خواستند که کاروان و همراهان خود را به رخ مسلمانان بکشند راه را بر آن ها بستند و گفتند: اگر از مرکب های خود پیاده شوید، گرد و خاک از خود بزدايید و جامه های نو بر تن کنید و از بازمانده آب خود را بشوید بهتر است.

پس کاروانیان از مرکب‌ها پیاده شدند، گرد و خاک از خود زدودند، لباس‌های سفر را دور ریختند جامه‌های فاخر حریر و بُرد بر تن کردند زلفها و فرق‌های سر خود را عطر آگین کردند، آنگاه بر مرکب‌های خود سوار شدند، نیزه‌ها را بر روی شانه‌ی مرکب‌ها قرار دادند و به طور منظم در یک صف حرکت کردند.

اهل نجران در میان عربها خوش اندام تر و زیباتر بودند.

هنگامی که چشم اهل مدینه به آن‌ها افتاد به سوی آنان رفتند و گفتند:

ما تا کنون کاروانی زیباتر از اینها ندیده ایم.

کاروانیان آمدند، وارد مسجد شدند و به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مشرف شدند.

وقت نمازشان رسید به سوی مشرق به نماز ایستادند.

مردم خواستند که از آن جلوگیری کنند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و آن‌ها را منع کرد.

اهالی نجران و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم سه روز به یکدیگر مهلت دادند.

در این سه روز نه پیامبر آن‌ها را به اسلام دعوت کرد و نه آن‌ها چیزی از حضرت سؤال کردند.

آن‌ها خواستند که در رفتار آن حضرت دقت کنند و آنچه از وی می‌بینند با آنچه در کتاب‌ها خوانده‌اند، مقایسه کنند.

بعد از سه روز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آن‌ها را به اسلام دعوت کرد آن‌ها گفتند:

ای ابوالقاسم! آنچه در کتب آسمانی در مورد اوصاف پیامبری که بعد از حضرت عیسی علیه السّلام مبعوث خواهد شد، خوانده ایم، آن‌ها را در تو دیدیم، به جز یک صفت، که آن مهم‌ترین نشانه و علامت است.

حضرت فرمود: آن چیست؟ گفتند:

ما در وصف پیامبری که بعد از مسیح باقی مانده، در انجیل می خوانیم که حضرت مسیح را تصدیق می کند، به او ایمان می آورد، در حالی که شما او را تکذیب می کنید و به او بد می گوید و او را مانند ما یک انسان می پندارید.

تنها موضوعی که مورد بحث و جدال میان آن ها و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بود، در مورد حضرت عیسی عَلَیْهِ السَّلَامُ بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

نه، این گونه نیست، من او را تصدیق می کنم و به او ایمان دارم، من گواهی می دهم که او پیامبر خداست، از سوی خدا مبعوث شده و می گویم: او بنده ایست که برای خود صاحب اختیار هیچ سود و ضرر نیست، قدرت بر حیات، ممات و حشر و نشر خود ندارد.

گفتند:

مگر ممکن است یک انسان کاری را که او انجام می دهد انجام بدهد؟ آیا پیامبران همچون قدرتی که او از خود نشان داده را دارند؟ مگر نه این است که او مرده ها را زنده می کرد، کور مادرزاد را شفا می داد، پسر را بهبودی می بخشید، از آنچه مردمان در سینه های خود مخفی می کردند یا در خانه های خویش می اندوختند خبر می داد؟

آیا چنین چیزی جز از خدا و پسر خدا ساخته است؟!

از این سخنان غلو آمیز فراوان در حق آن حضرت گفتند، در حالی که

خداوند از این نسبت ها بسی به دور است.

آنگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

آری برادرم حضرت عیسی علیه السّلام همان گونه بود که گفتید. مردگان را زنده می کرد کوران و افراد مبتلا به پیسی را شفا می داد به قوم خود از آنچه در سراجی دل داشتند خبر می داد و از آنچه در خانه هایشان ذخیره می کردند خبر می داد.

همه ی این ها به اذن خداوند بود، او نیز بنده خدا بود.

بنده بودن برای او ننگ نبود، او نیز از آن استنکاف نداشت.

او یک مشت گوشت، استخوان، خون، رگ، موی و اخلاط بود که غذا می خورد تشنه می شد و نیاز پیدا می کرد ولی خداوند آن خدای بر حق یکتاست، که چیزی شبیه او نیست و همتایی ندارد.

گفتند: پس به ما کسی را ارائه بده که همانند او بدون پدر متولد شده باشد.

فرمود: حضرت آدم از او عجیب تر است، که بدون پدر و مادر آفریده شده است.

برای خداوند آفریدن چیزی از آفریدن مخلوقی دیگر سخت تر یا آسان تر نمی باشد.

(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)؛

کار او چنین است که اگر چیزی را اراده کند به او می فرماید:

موجود باش پس موجود می شود. (1)

ص: 107

سپس این آیه را تلاوت نمود:

(إِنْ مَثَلِ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)؛

مثل عیسی در نزد خدا همانند مثل آدم است که او را از خاک آفرید و به او گفت موجود باش او نیز موجود شد. (1)

سید و عاقب گفتند:

درباره سَرُورمان با شما به توافق نمی رسیم و سخن شما را در این مورد نمی پذیریم پس بیایید با یکدیگر «مباهله» کنیم تا معلوم شود که چه کسی بر حق می باشد، پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم که این نشانه ی سریع و تأثیرگذاری است.

پس خداوند آیه مباهله را بر پیامبرش نازل فرمود:

(فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ)؛

هر کس بعد از علم و دانشی که به تو داده شده اگر با تو محاجه، کند بگو بیایید فرزندان خود را دعوت کنیم و شما فرزندان خود را زنانمان را دعوت کنیم و شما زنان خود را ما خودمان را دعوت کنیم و شما خودتان را پس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

(2)

ص: 108

1- سوره آل عمران (3) آیه 59

2- سوره آل عمران (3)، آیه 61

رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم این آیه را که از قرآن در این رابطه نازل شد، تلاوت نمود و فرمود :

خداوند متّان به من امر فرمود که درخواست شما را بپذیرم و به من فرمان داد که اگر شما بر سخن خود پابرجا بمانید با شما مباحله کنم.

عاقب و سیّد گفتند: این نشانه است بین ما و شما فردا با شما مباحله می کنیم سپس با همراهانشان برخاستند و مجلس را ترک کردند هنگامی که دور شدند و به اقامتگاهشان در حره رفتند به یکدیگر گفتند:

او می خواهد کار را در میان شما و خودش یکسره کند، اولاً ببینیم با چه کسانی با شما مباحله می کند؟ آیا با همه ی پیروانش، یا با اهل کتاب از اصحابش، یا با اهل خضوع و خشوع و برگزیدگان از افراد دیندار که تعدادشان کم است.

اگر با جمعیت زیاد و با طمطراق آمد، بدانید که او نیز همانند شاهان برای مباحات، آمده در این صورت پیروزی با شماست ولی اگر با تعداد کمی از افراد با ایمان و متواضع بیاید، آن شیوه پیامبران، است و جایگاه پیامبران می باشد پس مبادا به مباحله تن بدهید.

این نشانه است برای شما، لیک بیندیشید که باید چه کنید، این هشدار است پیش از وقوع حادثه.

پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم امر فرمود که دو درخت را منظور کنند وسط آن ها را جارو نمایند و منتظر باشند تا صبح فردا.

بامدادان امر فرمود که پارچه سیاه نازکی را روی آن دو درخت بیندازند.

سید و عاقب که این وضع را مشاهده کردند، آن ها نیز با دو فرزندشان:

صِبْغَةَ الْمُحْسِنِ عَبْدِ الْمُنْعَمِ، ساره و مریم بیرون آمدند.

نصارای نجران به همراه آن ها آمدند و سواران بنی حارث بن کعب نیز در زیباترین شکل و شمایل سوار بر اسب آمدند.

مردم در مدینه نیز از مهاجران انصار و دیگر قبایل با نشانه ها و پرچم ها و جامه های فاخر آمدند که ببینند کار به کجا منتهی می شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در حجره اش درنگ کرد تا آفتاب بالا آمد.

آنگاه دست علی علیه السلام را گرفت، حسن و حسین علیهم السلام در پیش و حضرت فاطمه علیها السلام در پشت سرشان بیرون آمدند، در وسط آن دو درخت زیر کساء به همان ترتیب قرار گرفتند.

پس کسی را به دنبال سید و عاقب فرستاد که بیایند و با آن حضرت مباحله کنند.

سید و عاقب آمدند و عرضه داشتند:

ای ابو القاسم! با چه کسانی با ما مباحله می کنی؟!

حضرت فرمودند:

با بهترین مردمان روی زمین و گرامی ترین آن ها در نزد خدا و اشاره کرد به سوی امیر مؤمنان حضرت فاطمه امام حسن و امام حسین علیهم السلام .

ص: 110

آن دو گفتند:

چگونه است که برای مباحله بزرگان توده ها و افراد نامدار از پیروان خود را نیاورده ای و فقط این جوان این زن و این دو کودک را آورده‌ای
آیا با همین ها با ما مباحله می کنی؟!

فرمود:

آری، مگر من جلوتر به شما نگفتم سوگند به خدایی که مرا به حق برانگیخت مأمور هستم که با اینها با شما مباحله کنم.

رنگ آن دو زرد شد با اضطراب به سوی قوم خود بازگشتند.

هنگامی که یارانشان وضع آن ها را دیدند، پرسیدند: چه شده؟! چرا به این حالت افتاده اید؟!

گفتند: چیزی نشده، پس موضوع را کتمان کردند.

جوانی از آن ها که از نیکان بود و سهمی از دانش داشت به آن ها رو کرد و گفت :

وای بر شما، این کار را نکنید، به یاد آورید آنچه را که در کتاب جامعه از صفات وی، یافتید به خدا سوگند شما به یقین می دانید که او
راستگو، هست از زمانی که برادران شما به صورت خوک و بوزینه در آمدند، فاصله ای نشده است.

متوجه شدند که او خیرخواهی می کند، پس ساکت شدند.

اسقف بزرگشان ابو حارثه، برادری داشت به نام منذر بن علقمه، که اهل فضل و دانش بود و اهالی نجران او را به این عنوان می شناختند.

ص: 111

در ایام بحث و جدال او در نجران، نبود وقتی آمد که کاروان آماده حرکت به سوی مدینه بود او نیز همراه آن ها آمد.

هنگامی که پخش شدن داستان را در میان اهالی نجران و شک و تردید آن ها را مشاهده کرد، دست سیّد و عاقب را گرفت و به یارانش گفت: مرا با اینها تنها بگذارید پس آن ها کنار رفتند به آن دو گفت:

پیش قراول قوم به اهل خود دروغ نمی گوید، شما می دانید که من بر شما ناصح و خیرخواه هستم اگر به عاقبت کار خود بیندیشید نجات می یابید ولی اگر این کار را نکنید نابود می شوید و نابود می کنید.

گفتند: آری شما ناصح و امین هستید، نظرتان چیست؟ گفت:

آیا می دانید که هر کس با پیامبری مباحله کرده، در یک چشم بر هم زدن نابود شده است؟ شما و هر فرد صاحب خرد از وارثان کتاب می داند که این ابو القاسم محمد پیامبر خداست، او همان پیامبری است که پیامبران به او بشارت داده اند و امینان وحی الهی اوصاف او را و اهل بیتش را به روشنی بیان کرده اند.

اینک نشانه ی دیگری هست که من آن را به شما میگویم، از آن غفلت نکنید.

گفتند: آن چیست ای ابوالمثنی!

گفت:

به ستارگان بنگرید که چگونه به سوی زمین خیره شده اند، به

درختان بنگرید که چگونه سر فرود آورده اند، به پرندگان بنگرید که چگونه به روی افتاده اند و بالهای خود را روی زمین گسترده اند و آنچه در چینه دانه‌های خود داشتند بالا آورده اند، بی آن که در نزد خداوند گناهی داشته باشند، این‌ها نیست مگر به جهت آن عذابی که در پیش رو دارید!

به لرزش کوه‌ها بنگرید به دوده‌های پراکنده و قطعات ابر بنگرید، در حالی که اینک ما در نیمه‌ی تابستان و وسط روز هستیم!

اینک به محمد و اهل بیتش بنگرید که دستان خود را به سوی آسمان برافراشته اند و منتظر پاسخ شما هستند.

نیک بدانید که اگر یک کلمه نفرین بر زبان جاری کند، هلاکت ما قطعی است و هرگز به نزد زن و فرزند و مال و منال خود بر نمی‌گردیم.

پس سید و عاقب به اطراف خود نگاه کردند و صحنه‌ی ترسناکی دیدند و یقین کردند که اراده خدا در حق آن‌ها واقع شده است. پس پایشان لرزید و نزدیک بود که عقل خود را از دست بدهند و احساس کردند که عذاب بر آن‌ها فرود آمده است.

هنگامی که منذر بن عقبه ترس و وحشتی را که بر وجود آن‌ها افتاده بود مشاهده کرد به آن‌ها گفت:

اگر شما دو نفر تسلیم شوید، در دنیا و آخرت سالم خواهید بود، ولی اگر خرمی دین و آیین خود را انتخاب کنید و نخواهید از جایگاهی که در میان قوم خود دارید چشم پوشی کنید، من نمیتوانم جلو طمع شما را بگیرم، لکن به شما میگویم:

این شما بودید که به محمد پیشنهاد مباحثه دادید و آن را آخرین راه حل بین خود و ایشان قرار دادید و با همین نیت از نجران آمدید و حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیشنهاد شما را پذیرفت. پیامبران اگر چیزی را اعلام کنند، تا آن را به فرجام نرسانند از آن برنمی گردند.

پس اگر از این کار منصرف شده اید و آنچه از آثار بلای الهی مشاهده می کنید شما را هراسان کرده است هنوز فرصت باقی است پس زود باشید بشتابید با محمد آشتی کنید، او را خشنود کنید و رضایتش را به دست بیاورید و در این کار تأخیر نکنید که اینک من و شما در جایگاه قوم حضرت یونس هستیم هنگامی که آثار عذاب بر آن ها سایه انداخت.

[گامی به سوی صلح و آشتی]

سید و عاقب به منذر گفتند: ای ابوالمثنی! تو خودت با محمد صلی الله علیه و آله وسلم دیدار کن آنچه از ما می خواهد تو ضمانت کن و از او تقاضا کن که پسر عمویش را که در نزد او بسیار عزیز و محترم است برای امضای قرار داد به سوی ما بفرستد، اینک برو و زود پاسخ او را برای ما بیاور.

منذر به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شرفیاب شد و به او عرضه داشت:

درود بر شما ای رسول خدا من گواهی می دهم جز خداوندی که شما را مبعوث کرده، معبودی نیست شما و حضرت عیسی علیه السلام دو بنده و فرستاده خدا هستید.

منذر اسلام آورد و سخنان سید و عاقب را محضر آن حضرت ابلاغ نمود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم علی علیه السّلام را برای امضای قرارداد صلح به نزد اهل نجران فرستاد.

علی علیه السّلام عرض کرد: پدر و مادرم فدای شما باد بر چه اساسی با آن ها مصالحه کنم!؟

فرمود: نظر تو نظر من است ای ابوالحسن! بر هر چه شما توافق کنید، همان نظر من است.

مولای متّیان به سوی آن ها رفتند، و با سید و عاقب توافق کردند که هر سال هزار جامه و هزار دینار به عنوان خراج تقدیم کنند، نیمی از آن را در ماه محرم و نیمی دیگر را در ماه رجب.

علی علیه السّلام سید و عاقب را خوار و ذلیل به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آورد و از توافقی که با آن ها کرده بود خبر داد و آن ها به تقدیم خراج و اطاعت از فرمان آن حضرت گردن نهادند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به آن ها فرمود:

من این توافق را از شما پذیرفتم ولی بدانید که اگر با من و افراد زیر کساء مباحله می کردید خداوند این دشت را برای شما آتش مشتعل می ساخت سپس آن را در کمتر از یک چشم بر هم زدن به افرادی که در پشت سرتان بودند سوق می داد و همه ی آن ها را طعمه حریق می کرد.

چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با اهل بیت خود بازگشت و وارد مسجد شد، پیک وحی آمد و گفت:

یا محمد! خداوند منّان ترا درود می فرستد و می فرماید:

بنده ام موسی با برادرش هارون و فرزندان او با دشمن خود قارون مباحله، کرد خداوند قارون را با اهلش ثروتش و همدستانش در زمین فرو برد.

به عزت و جلال خود، سوگند ای احمد! اگر با خودت و کسانی که زیر کساء بودند با همه ی اهل زمین و مخلوقات جهان مباحله می کردی آسمان قطعه قطعه می شد، کوه ها پاره پاره می شد و زمین در هم می ریخت و هرگز آرام نمی شد مگر این که مشیت من به آن تعلق می گرفت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم سر به سجده نهاد و پیشانی بر زمین گذاشت آنگاه دستانش را به سوی آسمان برافراشت طوری که سفیدی زیر بغلش بر مردم آشکار شد و سه بار گفت:

«سپاس بر خدای صاحب نعمت».

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در مورد علت سجده و شادمانی اش پرسیدند، فرمود:

خدای را سپاس گفتم در برابر الطاف و عنایاتی که بر خانواده ام عنایت کرده است.

آنگاه پیغامی را که جبرئیل امین آورده بود برای آن ها بازگو کرد (1)

ص: 116

1- سید ابن طاووس، اقبال الأعمال، ج 2، ص 310 - 348؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج 21، ص 286 - 325

یکی از رخدادهای مهم روز 24 ذیحجه الحرام خاتم بخشی امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ در حال رکوع و نزول آیه 55 از سوره مائده می باشد.

ابوریحان بیرونی متوفای 440 ق. می نویسد:

در بیست و چهارم ذی الحجه امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ در حال رکوع انگشتی اش را تصدق نمود. (1)

ثعلبی در ذیل آیه 55 سوره مائده می نویسد:

روزی ابن عباس در کنار زمزم نشسته حدیث می گفت، ابوذر غفاری آمد و گفت: من با این دو گوشم شنیدم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وگرنه گر باد، با این دو چشمم دیدم وگرنه کور باد که می فرمود:

عَلِيٌّ قَائِدُ الْبَرَّةِ، وَقَاتِلُ الْكُفَّةِ، مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ، مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ؛

علی پیشوای انسان ها و کشنده کافران است، هر کس او را

ص: 121

یاری کند نصرت یافته است و هر کس او را فرونهد خوار و ذلیل است.

آگاه باشید که من روزی در مسجد نماز ظهر را با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خواندم، پس پس سائلی آمد و کسی چیزی به او نداد، دست هایش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو گواه باش که من در مسجد پیامبر خدا سؤال کردم و کسی چیزی به من نداد.

علی علیه السلام در حال رکوع، بود به سائل اشاره کرد که از انگشت خنصر دست راستش انگشتی را در آورد که همواره در انگشت خنصر (انگشت کوچک) دست راستش انگشتی می پوشید.

پس سائل آمد و انگشتی را از دست راستش در آورد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شاهد این ماجرا بود.

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از نماز برداخت دست هایش را به سوی آسمان برافراشت و عرضه داشت: برادرم موسی از تو مسألت کرد و گفت:

(رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي... . وَاجْعَلْ لِي وِزِيرًا مِّنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي • اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي) :

بار پروردگارا به من شرح صدر عنایت کن، کارم را آسان بگردان... از خاندانم یار و یاورى عطا فرما، برادرم هارون را به وسیله او پشتم را محکم کن (1)

ص: 122

پس خدایا برای او آیه ای نازل کردی و فرمودی:

(سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَ مَلَأْنَا)؛

به زودی بازوانت را با برادرت استوار می سازیم و برای شما سیطره و سلطنت قرار می دهیم. (1)

خدایا! من پیامبر برگزیده ات محمد هستم ، خدایا به من نیز شرح صدر عنایت کن ، کارم را آسان بگردان ، برای من یار و یابوری از خاندانم عطا فرما، علی را ، خدایا به وسیله او پشتم را استوار کن.

ابوذر گفت: به خدا سوگند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم سخنانش به پایان نرسید، جز اینکه جبرئیل از سوی خداوند فرود آمد و عرض کرد:

ای محمد بخوان.

فرمود: چه بخوانم؟

گفت: بخوان

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ): (2)

سرپرست و ولی شما منحصرأً خدا، پیامبر خدا و آن هایی هستند که ایمان آورده نماز را به پا می دارند و زکات را می پردازند در حالی که در رکوع هستند. (3)

همه محدثان، مورخان، مفسران و سیره نویسان متفق القول هستند

ص: 123

1- سوره قصص (28)، آیه 35

2- سوره مائده (5) آیه 55

3- ثعلبی الکشف والبیان، ج 3، ص 80

که این آیه در حق امیرمؤمنان عَلَیْهِ السَّلَامُ نازل گردید. (1)

(1) طبری متوفای 310 ق. از مجاهد و عتبه بن ابی حکیم نقل کرده که این آیه در حق امیر مؤمنان عَلَیْهِ السَّلَامُ نازل شده است. (2)

(2) ثعلبی متوفای 427 ق. از ابوذر ابن عباس، سدی عتبه بن حکیم و ثابت بن عبدالله روایت کرده که این آیه در حق امیرمؤمنان عَلَیْهِ السَّلَامُ نازل شده است. (3)

(3) واحدی متوفای 468 ق. پس از نقل نزول آیه شریفه در حق امیر مؤمنان عَلَیْهِ السَّلَامُ می نویسد (4)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وارد مسجد شده از سائل پرسید که آیا کسی چیزی به تو داد؟ گفت: آری این شخص نمازگزار، فرمود: در چه حالی؟ گفت: در حال رکوع، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم تکبیر گفت و این آیه را تلاوت نمود:

(وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ)؛

کسی که ولایت و سرپرستی خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرد به راستی حزب خدا پیروز است. (5)

ص: 124

1- واحدی اسباب النزول، ص 133 سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ج 1، ص 1180، طبری، جامع البیان، ج 6، ص 186؛ زمخشری، الکشاف، ج 1، ص 649؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج 6، ص 221 حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 209 - 245؛ سیوطی، الدر المنثور، ج 2، ص 293.

2- طبری، جامع البیان، ج 6، ص 186

3- ثعلبی الکشاف والبیان، ج 4، ص 80

4- واحدی، اسباب النزول، ص 133

5- سوره مائده (5) آیه 56

4) حسکانی از شخصیت های برجسته اهل سنت در قرن پنجم هجری پس از اثبات نزول آیه شریفه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ) در حق امیر مؤمنان عَلِيهِ السَّلَامُ به استناد 25 حدیث از مفسران و محدثان(1) در مورد امیر مؤمنان عَلِيهِ السَّلَامُ در مورد آیه: (وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ) از ابن عباس روایت کرده که گفت:

خداوند این آیه را با ولایت خود آغاز کرده: (وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ)، ولایت پیامبرش را دومی آن قرار داده:

(وَرَسُولُهُ)، ولایت علی عَلِيهِ السَّلَامُ را سومی قرار داده: (وَالَّذِينَ آمَنُوا).

سپس فرمود:

هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا، اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ؛

خدای رحمت کند علی را، خدایا! حق را همراه او بچرخان هر جای که بچرخد. (2)

آنگاه حسکانی از «این مؤمن» نقل کرده که گفته :

در میان مفسران هیچ اختلافی نیست که این آیه در حق امیر مؤمنان عَلِيهِ السَّلَامُ نازل شده است. (3)

ص: 125

1- حسکانی شواهد التنزیل، ج 1، ص 209 - 245، ج 216 - 240

2- همان، ص 246، ح 241

3- همان

5) زمخشری متوفای 528ق. پس از بیان نزول آیه در حق امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ می نویسد:

این که به صیغه جمع آمده برای تشویق همگان به چنین اعمال شایسته در حق فقرا می باشد و در این موارد شتاب کنند، حتی به بعد از فراغت از نماز موکول نکنند. (1)

6) قرطبی متوفای 671 ق. از ابن عباس، سُدّی و مجاهد نقل کرده که این آیه در حق امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ است و انگیزه این سخن تقارن نزول آیه با عمل آن حضرت بوده که در حال رکوع انگشتری اش را به سائل عطا کرد.

آنگاه با این عمل مولی استدلال کرده بر این که چنین اعمالی نماز را باطل نمی کند و صدقه مستحبی نیز زکات نامیده می شود. (2)

7) سیوطی متوفای 911 ق. از ابن عباس، عمار یاسر، سلمة بن کهیل، مجاهد، سُدّی، عتبة بن حکیم و از خود امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ با سلسله اسنادش روایت کرده که این آیه در حق آن حضرت نازل شده است. (3)

از آنچه بیان شد روشن می شود که همه مفسران اهل سنت در طول قرون و اعصار بر نزول این آیه در حق مولای مُتَّقِیان عَلَيْهِ السَّلَامُ اتفاق نظر داشتند.

فخر رازی پس از آنکه نقل کرده که ادای زکات در حال رکوع برای احدی جز امیر مؤمنان اتفاق نیفتاده، پس آیه شریفه در حق آن

ص: 126

1- زمخشری، الکشاف، ج 4، ص 649

2- قرطبی الجامع لاحکام القرآن، ج 6، ص 221

3- سیوطی، الدر المنثور، ج 2، ص 293

حضرت خواهد بود و به امامت آن حضرت دلالت خواهد کرد (1) آن را نقد کرده و گفته :

حضرت علی بن ابی طالب عَلَیْهِ السَّلَامُ بی گمان از این رافضیها به تفسیر قرآن آشناتر بود، اگر این آیه به امامت آن حضرت دلالت داشت در محفلی از محافل به آن استشهاد می کرد رافضی ها نمی توانند بگویند که آن حضرت به جهت تقیه به آن استشهاد نکرده است، زیرا آن ها خود نقل می کنند که آن حضرت در روز شورا به روایت غدیر، مباحله و دیگر فضائل و مناقب خود استشهاد کرده، ولی هرگز با این به اثبات امامت خود استشهاد نکرده است. (2)

امام المشککین فخر رازی این مطلب را به قدری محکم گفته که خواننده خیال می کند او همه استدلال های حضرت را بررسی کرده و چنین مطلبی مشاهده نکرده است، در حالی که در همان مناسبت روز شورا که فخر رازی از آن نام بر برده در حضور اعضای شورا امیر مؤمنان عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود:

شما را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما به جز من کسی هست که زکات را در حال رکوع داده باشد و آیه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...) در حق او نازل شده باشد؟!

همگی گفتند: نه. (3)

ص: 127

1- فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 12، ص 27

2- همان، ص 28

3- شیخ طوسی، الامالی، ص 549 مجلس (20)، ج 4؛ طبرسی، الاحتجاج، ج 1، ص 139، قندوزی ینابیع المودة، ج 1، ص 346

پس از نقل اقوال مفسران پیرامون نزول آیه شریفه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ) در مورد امیر مؤمنان عَلِيهِ السَّلَام اشاره ای کوتاه به شماری از کتب فضائل و مناقب مولای متقیان امیر مؤمنان عَلِيهِ السَّلَام می نمایم که همه آن ها متفق القول هستند که این آیه شریفه در حق آن حضرت و به هنگام خاتم بخشی نازل شده است:

1. ابوبکر أحمد بن موسی ابن مردویه متوفای 410 ق. با نقل ده حدیث از طریق ابن عباس، عمّار یاسر و امیر مؤمنان عَلِيهِ السَّلَام اثبات کرده که این آیه در مورد خاتم بخشی امیر مؤمنان عَلِيهِ السَّلَام نازل شده است. (1)
2. ابو الحسن علی بن محمد شافعی، مشهور به ابن مغازلی متوفای 483 ق. با نقل پنج حدیث از طریق ابن عباس، عبدالله بن عطا و امیر مؤمنان عَلِيهِ السَّلَام نزول این آیه را در حق آن حضرت اثبات کرده است. (2). موفق بن احمد خوارزمی، متوفای 568 ق. از طریق ابن عباس نزول این آیه را در حق آن حضرت و اشعار حسان بن ثابت را در این زمینه روایت کرده است. (3)
4. محمد بن یوسف، گنجی متوفای 658 ق. از طریق انس بن مالک نزول این آیه را در این رابطه با اشعار حسان نقل کرده است. (4)

ص: 128

1- ابن، مردویه مناقب علی بن ابی طالب، ص 233 - 238

2- ابن مغازلی، مناقب علی بن ابی طالب، ص 311 - 314 چاپ دیگر ص 369 (375)

3- خوارزمی، المناقب، ص 264

4- گنجی، کفایة الطالب، ص 228

5. سبط ابن جوزی، متوفای 654 ق از ابوذر، سدی، عتبه بن ابی حکیم و غالب بن عبدالله روایت کرده که این آیه در حق امیرمؤمنان و در مورد خاتم بخشی نازل شده آنگاه اشعار حسّان را نقل کرده در پایان یک بحث فقهی نموده که آیا دادن انگشتری در حال نماز فعل کثیر به شمار می آید تا در نماز خلل ایجاد شود یا نه؟ و از دو طریق پاسخ داده است. (1)

6. محب الدین طبری، متوفای 694 ق. از واحدی نقل کرده که این آیه در حق مولای متقیان نازل شده است (2)

7. عمر بن شجاع الدین موصلی، شافعی از بزرگان قرن هفتم هجری نزول این آیه را در حق مولی در مورد خاتم بخشی نقل کرده اشعار حسّان را آورده پیرامون گلاوژه «ولی» و «مولی» بحث کرده و اثبات کرده که استعمال این واژه در حق امیر مؤمنان عَلَیْهِ السَّلَامُ نَصّ می باشد و منکر آن کافر می شود و این نَصّ است نه تأویل. (3)

8. ابراهیم بن محمد جَوینی، متوفای 730 ق. از پنج طریق از انس بن، مالک ابن عباس ابوذر و عمار یاسر روایت کرده که این حدیث در حق مولی و در مورد خاتم بخشی نازل شده است. (4)

9. شهاب الدین ایچی شافعی، متوفای 820 ق. از ابن عباس، ابوذر

ص: 129

1- سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ج 1، ص 178 - 182.

2- طبری، ذخائر العقبی، ج 1، ص 421

3- موصلی، النعیم المقیم، ص 574 - 576

4- حموینی، فرائد السمطین، ج 1، ص 187 - 195

و ابورافع روایت کرده که این آیه در حق مولی و در مورد خاتم بخشی نازل شده آنگاه اشعار حسن را نقل کرده است. (1)

10. سلیمان بن ابراهیم قندوزی متوفای 1294ق. از عبدالله بن سلام روایت کرده که این آیه در حق مولی و در مورد خاتم بخشی نازل شده است. (2)

در این رابطه به ده منبع یاد شده از منابع اهل سنت اکتفاء نمودیم و اگر بخواهیم منابع تاریخی، تفسیری، حدیثی، فضائل، مناقب، سیر و تراجم علمای شیعه را نقل کنیم بیش از یکصد منبع خواهد بود.

در پایان این مقال به چند نکته اشاره می کنیم

1. نقد ابن تیمیه

ابن تیمیه، بنیانگذار مکتب ضال و مضلی که بعدها توسط محمد بن عبدالوهاب گسترش یافت و به عنوان «فرقه وهابی» شناخته شد همه فضایل مولی را انکار کرده و در مورد خاتم بخشی نوشته:

دروغگویان حدیثی جعل کرده. گفته اند که علی علیه السلام انگشتی خود را در حال نماز تصدق نمود و این آیه در حق او نازل شد به اجماع آگاهان به حدیث این روایت دروغ است (3) جمهور امت چنین حدیثی را نشنیده است. (4)

ص: 130

1- ایجی فضائل الثقلین، ص 170 - 173

2- قندوزی ینابیع الموده، ج 2، ص 192، ح 559

3- ابن تیمیه منهاج السنة، ج 2، ص 30

4- همان، ج 7، ص 11 و 17

علامه امینی، این سخن پوچ و بی اساس او را نقل کرده، آنگاه منبع این حدیث شریف را از 66 منبع از کتب تفسیری، حدیثی، کلامی و تاریخی اهل سنت نقل کرده است. (1) اهل تحقیق و پژوهش به آن ها مراجعه فرمایند.

2. خاتم بخشی در آینه ادبیات

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با توجه به تأثیر خاص شعر و نقش آن در ماندگاری رخدادها، شاعران را تشویق می فرمود که رخدادهای مهم را به نظم در آورند، چنانکه در روز عید غدیر به حسان بن ثابت امر فرمود که واقعه غدیر را به نظم در آورد.

یکی از حوادث مهم تاریخی که در همان روز وقوع آن، توسط حسان بن ثابت به نظم درآمده، حادثه خاتم بخشی امیر مؤمنان علیه السلام می باشد.

در همان روز خاتم بخشی حسان بن ثابت دو قطعه شعر سرود و داستان خاتم بخشی و نزول آیه شریفه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ) را جاودانه ساخت.

یکی با مطلع: أبا حَسَنٍ تَقْدِيكَ رُوحِي وَمُهَجَّتِي (2)

دیگری با مطلع: مَنْ ذَا بِخَاتَمِهِ تَصَدَّقَ رَاكِعاً (3)

ص: 131

1- امینی، الغدیر، ج 3، ص 220 - 230

2- خوارزمی، المناقب ص 265؛ گنجی شافعی کفایة الطالب، ص 229؛ حموینی، فراند السمطین، ج 1، ص 190.

3- ابن مردویه، المناقب، ص 238 سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ج 1، ص 181 ایجی، فضائل الثقلین، ص 171

از دیگر شاعرانی که در این رابطه شعری ماندگار سرود، دَعْبِل خُزاعی است با مطلع: نَطَقَ الْقُرْآنُ بِفَضْلِ آلِ مُحَمَّدٍ.

(1)

3. زمان خاتم بخشی

اکثریت قاطع محدّثان و مورخان روز خاتم بخشی را روز 24 ذیحجه الحرام ثبت کرده اند که از آن جمله است:

1. شیخ مفید، متوفای 413 ق. (2)
2. ابوریحان بیرونی، متوفای 440 ق. (3)
3. شیخ طوسی، متوفای 460 ق. (4)
4. ابن ادریس حلی، متوفای 598 ق. (5)
5. سید ابن طاووس، متوفای 664 ق. (6)
6. علی بن یوسف بن مطهر حلی، متوفای حدود 705 ق. (7)
7. شیخ بهائی، متوفای 1030 ق. (8)
8. شیخ عباس قمی، متوفای 1359 ق. (9)

ص: 132

-
- 1- علامه امینی، الغدیر، ج 2، ص 539
 - 2- شیخ، مفید مسار الشیعه، ص 23 (در ضمن مجموعه، ص 59)
 - 3- بیرونی الآثار الباقیه ص 429
 - 4- شیخ طوسی مصباح المتهجد، ص 758
 - 5- ابن ادریس السرائر، ج 1، ص 418
 - 6- سید ابن طاووس، الاقبال، ج 2، ص 368
 - 7- علی بن یوسف حلی العدد القویه، ص 308
 - 8- شیخ بهائی توضیح المقاصد، ص 32 (در ضمن مجموعه ص 545)
 - 9- محدّث قمی، فیض العلام، ص 128

9. شیخ جعفر نقدی، متوفای 1370 ق (1)

10. شیخ ذبیح الله محلاتی، متوفای 1405 ق (2).

4. مکان خاتم بخشی

روایات صریح هستند که خاتم بخشی در مدینه منوره، در مسجد النبی اتفاق افتاده است، چنانکه در بخش آغازین این بخش از ابوذر غفاری نقل کردیم (3) ولی سید ابن طاووس از کتاب «النَّشْرُ وَالطِّيَّ» به نقل از حدیثی روایت کرده که این واقعه در مسجد الحرام اتفاق افتاده است (4) اگر این نقل درست باشد باید در نیمه اول ذیحجه الحرام اتفاق افتاده باشد زیرا در 24 ذیحجه بی گمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و امیر مؤمنان علیه السلام در مدینه بودند و حادثه تاریخی مباحله در آن روز در مدینه رخ داده بود.

5. کتاب نامه خاتم بخشی

علاوه بر صدها منبع تفسیری و حدیثی که در موضوع خاتم بخشی سخن گفته آثار مستقلی نیز در این رابطه تألیف شده که از آن جمله است:

1. بغية الطالب في سبب نزول: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ)، از ابن ابی الرجال، قاضی احمد بن صالح صنعانی، متوفای 1192 ق. - مخطوط -.

ص: 133

1- نقدی الانوار العلویه، ص 125

2- محلاتی قلاند النحور، ص 426

3- ثعلبی الكشف والبیان، ج 4، ص 80

4- سید ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج 2، ص 241

2. رسالة في قوله تعالى: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ)، از محمد بن احمد بن محمد بن احمد ابراهيم آل عصفور بحراني، متوفای 1257 ق. - مخطوط - .
3. الهداية في تفسير آية: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ)، از عبدالله بن نجم الدين، قندهاری متوفای 1311 ق. - مخطوط - .
4. تحفة الاخوان في اثبات الولاية وتفسير آية: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ)، از مصطفى بن مرتضى خوئی، چاپ 1350 ق.
5. تفسير آية: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ)، از سيد عبدالحسين شرف الدين، متوفای 1377 ق. - مخطوط - .
6. تفسير آية: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ)، از سيد محمد سعيد عبقاتي، متوفای 1387 ق. - مخطوط - .
7. آية الولاية (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ)، از سيد علي ميلاني، چاپ 1421 ق. قم .
8. بحث و تحقيق در آيات ولايت و خلافت، از ابوالفضل داورپناه، رساله دكترای دانشكده الهيات، دانشگاه تهران 1343 ش. 245 صفحه.

6. ارزش مالی انگشتری

بدون تردید مقبول واقع شدن خاتم بخشی و نزول آیه در مورد آن، به عظمت معنوی، جایگاه روحی و اخلاص درونی امیر مؤمنان عَلِيهِ السَّلَامْ مربوط می شود، ولی گفته می شود که این انگشتری از نظر ارزش ریالی نیز بسیار ارزشمند بود.

ص: 134

البته با توجه به زهد خاص و قناعت ذاتی آن حضرت استفاده از یک چنین انگشتری گران قیمت صحیح به نظر نمی رسد، جز این که حدیثی از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ رسیده که آن را توجیه می کند.

عمار ساباطی از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

آن انگشتری که امیر مؤمنان عَلَیْهِ السَّلَامُ آن را تصدق نمود چهار مثقال نقره بود و نگین آن پنج مثقال وزن داشت و یاقوت سرخ بود و ارزش آن با خراج شام برابری می کرد.

این انگشتری از آن مروان بن طوق بود، هنگامی که وی در یکی از جنگها به دست آن حضرت کشته شد آن را از دست وی درآورد و به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آورد، حضرت دستور داد که آن را در انگشت خود قرار دهد. پس انگشتری در دست مبارک آن حضرت بود که سائل آمد و اظهار حاجت کرد و امیر مؤمنان در حال رکوع آن را به سائل تصدق نمود. (1)

از غزالی نقل شده که در کتاب «سیر العالمین» گفته :

آن انگشتری که امیر مؤمنان عَلَیْهِ السَّلَامُ در حال رکوع تصدق نمود، انگشتری حضرت سلیمان بن داود بود. (2)

این سخن نمی تواند درست باشد، زیرا انگشتری حضرت سلیمان جزء ودایع انبیاست و اینک در دست حضرت بقیه الله ارواحنا فداه می باشد.

ص: 135

1- بحرانی، تفسیر البرهان، ج 4، ص 434

2- همان، ص 435

شهاب الدین احمد بن جلال الدین ایجی، شافعی از علمای قرن نهم در کتاب ارزشمند: «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل» (1) خطبه بسیار فصیح و بلیغی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که آن را به هنگام تصدق امیر مؤمنان و نزول آیه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ) ایراد فرموده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بعد از حمد و ثنای پروردگار پس از استناد به آیاتی از قرآن کریم از فضایل امیر مؤمنان و خاندان عصمت و طهارت، وجوب مودت ذوی القربی و حوادث جانگدازی که در انتظار اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَامُ است خبر داد، به ده منقبت از مناقب ویژه آن ها اشاره فرمود. (2)

ص: 136

1- بخش عظیمی از این کتاب اخیراً تحت عنوان: «فضائل التقلین» در تهران چاپ و منتشر شده است

2- ایجی، فضائل التقلین ص. 248.

قرآن کریم مؤمنان را برادر یکدیگر قرار داده ، فرموده:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ)؛

به راستی مؤمنان برادر - یکدیگر - هستند (1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم چندین بار در میان مسلمانان برادری ایجاد کرد:

یک بار در مکه در میان مهاجران یک بار در مدینه در میان مهاجران و انصار و یک بار دیگر در میان خواص اصحاب (2).

در این مورد افراد را با افراد متناسب با شخصیت خود برادر ، نمود مثلاً ابوبکر را با عمر (3) سلمان را با ، ابودرداء ، زبیر را با کعب بن مالک ، حمزه را با زید ، ابو طلحه را با ابو عبیده ، عوف بن مالک را با صعّب بن

ص: 139

1- سوره حجرات (49)، آیه 10

2- تلمسانی، الجوهرة، ص 64

3- ابن صباغ، الفصول المهمّة، ص 38

جثامه و عبدالرحمن بن عوف را با سعد بن ربیع. (1)

ولی هرگز علی علیه السلام را با احدی برادر نکرد بلکه خطاب به او فرمود:

أنت أخي وصاحبي؛

تو برادر و یار من هستی. (2)

تاریخ مؤاخات

با توجه به تکرار این واقعه، دو تاریخ برای روز وقوع آن در منابع یاد شده است:

(1) عید غدیر

(2) روز مباحله

محدث قمی در ضمن شمارش رخدادهای روز غدیر، به هنگام شمردن حوادثی که در آن روز رخ داد می نویسد:

و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مابین اصحاب برادری افکند (3)

در دائرة المعارف تشیع نیز آمده است:

در این روز پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بین اصحاب خود عقد اخوت بست (4)

محدث قمی در آخرین فراز از اعمال روز غدیر می نویسد:

جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مابین اصحاب خود برادری افکنده لهذا شایسته است در این روز عقد اخوت با اخوان مؤمنین.

ص: 140

1- ابن ابي شيبة، المصنف، ج 6، ص 265

2- همان، ج 7، ص 507

3- محدث قمی، فیض العلام، ص 125.

4- بوتربی، دائرة المعارف تشیع، ج 11، ص 528

سپس می نویسد:

و کیفیت آن به نحوی که شیخ ما (محدث نوری) در مستدرک وسائل از کتاب « زاد الفردوس » نقل کرده چنین است که بگذارد دست راست خود را بر دست راست برادر مؤمن خود و بگوید: « وَآخِيْتُكَ فِي اللَّهِ... ».

پس از نقل صیغه عقد اخوت می افزاید:

محدث فیض نیز در خلاصة الأذکار صیغه اخوت را قریب به همین نحو ذکر کرده است. (1)

نقل دیگر این است که این واقعه شکوهمند در روز مباحله اتفاق افتاده است.

علامه مجلسی در دائرة المعارف بحار الانوار، از مناقب ابن مغازلی به نقل از انس نقل کرده که گفت:

چون روز مباحله فرارسید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در میان مهاجران و انصار برادری بست .

علی علیه السلام در برابر دیدگان آن حضرت ایستاده بود، او را با کسی برادر نکرد.

پس علی علیه السلام با دیدگان اشک آلود بازگشت...

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بلال را به دنبال او فرستاد، چون به حضور رسید، پرسید: چرا اشک ریختی؟ عرضه داشت:

ص: 141

1- محدث قمی، مفاتیح الجنان آخرین فراز از اعمال عید غدیر

در میان مهاجران و انصار عقد برادری بستی من در برابر دیدگان شما ایستاده بودم مرا با کسی برادر نکردی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

من تو را برای خودم، نگه داشتم، آیا خرسند نیستی که برادر پیامبر خود باشی؟

عرضه داشت: چرا یا رسول الله، چه شرفی بالاتر از این برای من. آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دست علی علیه السلام را گرفت و او را به فراز منبر برد و فرمود:

اللَّهُمَّ هَذَا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ،

أَلَا إِنَّهُ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى.

أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛

خدایا او از من است و من از اویم.

او نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی است.

هر کسی را که من مولی (سرپرست و اولی به نفس) باشم این علی نیز مولای اوست.

پس علی علیه السلام شادان و خرامان بازگشت عمر بن خطاب به دنبالش رفت و گفت: به به، ای ابوالحسن، مولای من و هر فرد مسلمان شدی. (1)

این حدیث شریف را به همین تعبیر ابن بطریق نیز از کتاب مناقب ابن المغازلی نقل کرده است (2) جز این که در نسخه چاپی مناقب، این

ص: 142

1- مجلسی، بحار الانوار، ج 38 ص 343

2- ابن بطریق العمدة، ح 262، ص 169

حدیث سقط شده، در چاپ جدید آن، این حدیث شریف را از عمده ابن بطریق استدراک نموده اند (1)

منابع احادیث مؤاخات

سید هاشم بحرانی، صاحب غایة المرام در مورد احادیث مؤاخات می نویسد:

احادیث مؤاخات در منابع فریقین - شیعه و سنی - متواتر است. (2)

و لذا نیازی به نقل منابع فراوان نیست، فقط به شماری از منابع اهل سنت اشاره می کنیم:

1. المصنّف ابن أبي شيبة، متوفّای 235 ق. ج 7، ص 507.
2. فضائل الصّحابة، احمد حنبل متوفّای 241 ق. ج 2، ص 824.
3. الإستيعاب، ابن عبد البرّ، متوفّای 426 ق. ج 3، ص 202.
4. مناقب علی بن ابی طالب ابن المغازلی، متوفّای 483 ق. ص 37 (چاپ جدید ص 99).
5. مناقب خوارزمی، اخطب خوارزم، متوفّای 568 ق. ص 140.
6. العمدة، ابن بطریق، متوفّای 600 ق. ح 262.
7. الجوهرة في نسب الامام علی وآله، تلمسانی، متوفّای بعد از 645 ق. ص 64.
8. تذكرة الخواصّ، سبط ابن جوزی متوفّای 654 ق، ج 1، ص 218.

ص: 143

1- ابن مغازلی، مناقب أهل البيت، ص 99

2- بحرانی، البرهان، ج 9، ص 145

9. كفاية الطالب، گنجی شافعی متوفای 658ق. ص 193 .

10. ذخائر العقبی محبّ الدین طبری متوفای 694 ق. ج 1، ص 303 .

11. الفصول المهمّة، ابن صباغ مالکی، متوفای 855ق. ص 38.

12. فضائل الثقلین، شهاب الدین ایچی قرن نهم - ص 260 .

پیشینه مؤاخات

برادری امیر مؤمنان با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم پیشینه بس دراز دارد و به خلقت نورانی آنان بر می گردد و لذا جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کند که در شب معراج مشاهده فرمودند که بر در بهشت نوشته شده :

لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی أخو رسول الله. (1)

در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

این جمله 2000 سال پیش از خلقت آدم نوشته شده است. (2)

ادامه مؤاخات

بسیاری از دوستی ها تبدیل به دشمنی و خصومت می شود چنانکه خداوند می فرماید:

(الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ)؛

دوستان در آن روز برخی دشمن برخی هستند. (3)

ص: 144

1- احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ج 2، ص 827، ح 1134

2- همان، ص 832، ح 1140

3- سوره زخرف (43)، آیه 67

ولی اخوت و برادری امیر مؤمنان با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از عالم آلت آغاز شده در جهان آفرینش ادامه یافته در عالم برزخ، روز رستاخیز و در بهشت برین نیز تداوم خواهد داشت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در یک حدیث هنگامه رستاخیز را ترسیم نموده در پایان می فرماید:

ثُمَّ يُنَادِي الْمُنَادِي مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ: نَعَمَ الْأَبُ أَبُوكَ إِبْرَاهِيمَ، وَنَعَمَ الْأَخُ أَخُوكَ عَلِيٌّ:

آنگاه منادی از زیر عرش بانگ بر می آورد که پدرت ابراهیم چه پدر خوبی و برادرت علی چه برادر خوبی می باشند. (1)

و در حدیث دیگری می فرماید:

وَأَنْتَ مَعِي فِي قَصْدِي مَعَ فَاطِمَةَ ابْنَتِي وَأَنْتَ أَخِي وَرَفِيقِي؛ تو نیز همراه دخترم فاطمه در قصر من با من هستی تو برادر و دوست من هستی (2)

آسمانی بودن مؤاخات

اگرچه همه افعال و اقوال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم برخاسته از منبع وحی می باشد ولی در اینجا نص صریح داریم که این برادری را خداوند متان بین امیر مؤمنان و خاتم پیامبران ایجاد فرموده است:

ص: 145

1- احمد حنبل، فضائل الصحابه، ج 2، ص 825، ح 1131

2- همان، ص 829، ح 1137

در لیلۃ المیت، یعنی آن شبی که امیر مؤمنان در بستر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خوابید که اگر دشمن بریزد و جان پیامبر را نشانه برود، جان او سپر جان پیامبر، باشد در همان شب خداوند مَنان به جبرائیل و میکائیل فرمود:

من در میان شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی را طولانی تر از دیگری قرار دادم کدامیک از شما حاضر است عمر اضافی خودش را به دیگری ایثار کند.

هر دو عمر طولانی را برای خود برگزیدند.

آنگاه خطاب شد:

أَفَلَا كُنْتُمْ مِثْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ أَخِيْتُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ، فَبَاتَ عَلِيٌّ فِرَاشِهِ يَدِيهِ بِنَفْسِهِ وَيُؤْتِرُهُ بِالْحَيَاةِ؛

چرا همانند علی بن ابی طالب نشدید که من میان او و محمد صلی الله علیه و آله وسلم برادری قرار دادم پس او به جای پیامبر در بسترش خوابید تا خود را فدای او سازد و حیات خود را به او ایثار نماید.

آنگاه به آن ها فرمان داد که روی زمین فرود آیند و از آن حضرت در برابر دشمنان محافظت نمایند. (1)

انحصاری بودن مؤاخات

از نکات مهم در این مؤاخات انحصاری بودن آن است، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم جز امیر مؤمنان با هیچ شخص دیگری عقد اخوت نبست، و لذا

ص: 146

امیر مؤمنان در مناشده خود در روز شورا به اصحاب شورا فرمود:

أَتَشِدُّكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ آخِي رَسُولُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ - إِذْ آخِي بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ - غَيْرِي ؟

قالوا : اللَّهُم لا :

شما را به خدا سوگند می دهم: آیا به جز من در میان شما کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بین او و خودش برادری قرار داده باشد، در آن روزی که در میان مسلمانان عقد برادری بست؟ همه گفتند: به خدا سوگند نه. (1)

ابن عبدالبرّ به دنبال این حدیث می نویسد:

از طُرُق مختلف برای ما روایت شده که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ همواره می فرمود: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ، لَا يَقُولُهَا أَحَدٌ إِلَّا كَذَّابٌ؛

من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم، به جز من کسی این ادعا را نمی کند، جز اینکه دروغگو باشد. (2)

تعدد مؤاخات

در بخش آغازین این سخن گفتیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم حداقل سه بار در میان مهاجران، مهاجران و انصار و خواصّ اصحاب عقد اخوت بسته است. (3)

ص: 147

1- ابن عبد البرّ، الاستيعاب، ج 3، ص 202.

2- همان.

3- تلمسانی، الجوهره، ص 64

یکی از شواهد تعدّد و تکرار این واقعه، نوع چینش افراد در این عقد اخوّت ها می باشد، مثلاً در یک واقعه چینش افراد اینگونه بود:

(1) ابوبکر با عمر؛

(2) عثمان با عبدالرحمن بن عوف؛

(3) طلحه با زبیر؛

(4) ابوذر با مقداد؛

(5) حضرت علی عَلَیْهِ السَّلَامُ با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم (1)

در واقعه ای دیگر به شرح زیر بود:

(1) سلمان با ابودرداء؛

(2) زبیر با کعب بن مالک؛

(3) حمزه با زید؛

(4) ابو طلحه با عبیده؛

(5) عوف بن مالک با صعّب بن جثامه؛

(6) عبدالرحمن بن عَوف با سعد بن ربیع؛

(7) امیر مؤمنان با خاتم رسولان. (2)

بر این اساس مشکل اختلاف زمانی نیز حلّ می شود، به این معنی که یکی در عید غدیر و دیگری در روز مباحله اتّفاق افتاده است.

بدل سازی

اشاره

معاویه برای مقابله با فضائل امیر مؤمنان عَلَیْهِ السَّلَامُ چند راه برگزید:

(1) به همهٔ والیان خود بخشنامه نوشت که هر کس فضیلتی در مورد ابوتراب نقل کند ذمهٔ ام از او بری می باشد.

زیاد بن ابیه را به ولایت کوفه نصب کرد، شیعیان را زیر هر سنگی پیدا کردند بیرون کشیدند، دست و پایشان را قطع کردند، بر دیدگانشان میل کشیدند و به دار آویختند.

2) به همة فرمانداران بخشنامه نوشت كه شهادت پروان حضرت

ص: 148

1- ابن صباغ مالكي، الفصول المهمه، ص 38

2- ابن أبي شيبه، المصنف، ج 6، ص 265

علی و اهل بیت او را در هیچ محکمه ای قبول نکنید.

3) به همهٔ والیان بخشنامه نوشت که هر کس چیزی در فضایل و مناقب عثمان روایت کند او را به خود نزدیک کنید به او صله بدهید و نامش را در دفتری ثبت کنید

پس هر فرد بیسر و پایی در فضایل عثمان چیزی نقل می کرد مقرب درگاه می شد، عطایا و هدایای معاویه به سوش سرزیر می شد.

4) چون فضایل عثمان در هر کوی و برزن شایع شد، بخشنامه دیگری نوشت که فضایل او از حد گذشت، بعد از این در مورد دو خلیفه اولی و دومی فضیلت نقل کنید، هیچ فضیلتی را در مورد ابوتراب فرونگذارید جز اینکه همانند آن را در مورد خلفا جعل کنید، که این برای من محبوب تر و برای دیدگانم روشنائی بخش تر و در برابر استدلال های شیعیان شکننده تر و از نقل فضایل عثمان بر آن ها سخت تر است.

پس روایات فراوان در فضایل اصحاب جعل شد، در منبرها برای مردم نقل شد، کتاب ها و دفترها تدوین گردید، به مکتب دارها داده شد تا در مکتب به کودکان بیاموزند.

پس این روایات جعلی، همانند آیات قرآن در مکتب ها تعلیم می شد، به کودکان، نوباوگان، غلامان، کنیزان، زنان و مردان آموزش داده می شد.

این شیوه سالیان متمادی در تمام بلاد اسلامی رواج داشت. (1)

ابن ابی الحدید معتزلی پس از نقل این مطالب از کتاب «الأحداث»

ص: 149

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 44

مدائنی، چند نمونه از این فضایل جعلی، مناقب بدلی و روایات تقلبی را نقل کرده که از آن جمله است: حدیث مجعول:

لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا وَلَكِنْ أَخِي وَصَاحِبِي؛

اگر قرار بود من کسی را دوست خود اخذ کنم، حتماً ابوبکر را به عنوان دوست بر می‌گزیدم، ولی او برادر و یار من می‌باشد. (1)

اینک یکی از پیروان معاویه که به این حدیث جعلی و تقلبی استناد کرده است:

نقد ابن حزم

ابن حزم اندلسی، متوفای 456 ق. حدیث تقلبی فوق را در کتاب خود آورده، سپس می‌گوید:

این حدیث تنها حدیث صحیح می‌باشد و به جز آن حدیث دیگری صحیح نمی‌باشد!!

اما داستان برادری علی جز از طریق سهل بن حنیف صحیح نمی‌باشد. (2)

علامه امینی حدیث مؤاخات امیر مؤمنان با خاتم پیامبران را از 50 منبع مورد اعتماد و استناد اهل سنت روایت کرده اسناد آن را تا امیر مؤمنان، انس بن مالک، ابوذر غفاری، جابر بن عبدالله انصاری، زید بن ارقم، سعید بن

ص: 150

1- همان، ص 49

2- ابن حزم الفصل فی الملل والنحل، ج 4، ص 147

مسیب، زید بن ابی اوفی، عبد الله بن ابی اوفی، عبد الله بن عمر، عامر بن ربیعہ، محدوج بن زید عمر بن خطاب ابن عباس و ابوامامہ نقل کرده، تصریح بسیاری از مفسران محدثان مورخان و سیره نویسان را آورده است. (1)

بیانات شفاف او هیچ نیازی به توضیح ندارد ولی نکته مهمی در سخنان ابن حزم هست که احتیاج به توضیح دارد:

ابن حزم با تضعیف احادیث مؤاخات دشمنی دیرینه اش را با خاندان عصمت و طهارت ابراز کرده ولی توجه نکرده که با ادعای حدیث نقلی خود در حق، ابوبکر مورد تکذیب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم قرار گرفته است، زیرا علاوه بر حدیث مولای متقیان که فرمود:

من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم پس از من هر کس چنین ادعایی کند دروغگو می باشد. (2)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز پس از تعبیر:

« أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أَخُوكَ » فرمود:

إِنْ ذَاكَ أَحَدٌ قُلٌّ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ، وَلَا يَدَّعِيهَا بَعْدِي الْأَكْذَابُ مُفْتَرٍ؛

اگر کسی با تو مذاکره کند پس بگو:

من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم پس از من هر کس چنین ادعایی بکند دروغگو و افترا پرداز می باشد. (3)

ص: 151

1- امینی، الغدير، ج 3، ص 161 - 181

2- ابن عبدالبر، الاستيعاب، ج 3، ص 202

3- ایجی، فضائل الثقلين، ص 261

این سخن را با نقل فرازی از سبط ابن جوزی حُسن ختام می بخشیم:

سبط ابن جوزی از دار قطنی نقل کرده که یکی از روایات اخوت را تضعیف کرده و گفته: میسرة بن حبیب و حکم ضعیف هستند.

سبط در نقد آن می گوید:

حدیث که احمد حنبل در کتاب «فضائل الصحابه» آورده نه میسره در سند آن هست و نه حکم.

سپس گفته :

احمد حنبل پیشوای این فن است هر کجا که حدیثی نقل کند باید آن را پذیرفت، زیرا او پیشوای زمان و یگانه دوران بوده، همهٔ همگنان خود برتری داشت. او تک سوار این میدان بر است و کسی نمیتواند با او برابری کند. (1)

آنگاه از کتاب فضائل الصحابه نقل می کند که احمد حنبل از جابر بن عبدالله از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که فرمود:

یا علی! سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت اوست بر در بهشت نوشته شده: لا إله الا الله محمد رسول الله، علی بن ابی طالب أخو رسول الله.

سپس فرمود: این سخن 2000 سال پیش از آفرینش آسمان ها و زمین ها نوشته شده است. (2)

ص: 152

1- سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ج 1، ص 222

2- همان احمد حنبل، فضائل الصحابه، ج 2، ص 832، ح 1140

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

